



خط «دیورند»

دیروز و امروز!

نویسنده: داکتر محمد اکبر یوسفی

آگست ۲۰۱۹

یادداشت نویسنده:

این عنوان سه سال قبل درست به تاریخ ۲۰۱۶/۰۷/۰۹ منتشر شده بود. همین امروز وقتی تبصره های افرادی، در یک برنامه شنیده شد که ممکن در تلویزیون «طلوع» ثبت شده باشد. انتباه از اظهارات برخی ها طوری حاصل شده می توانست، که تا حدی در قضاوت های آنان بوی تمایلات "نژادی" و "قبیلوی" محسوس بوده است. اکثراً توجه لازم نداشته اند که این معضله "میراث استعمار" کهنه بوده است. البته درین مطلب، بر استدلال های افراد که عمدتاً ناقص حرف می زده اند، از تبصره و یا از پرداختن جواب به آنها، خودداری می شود. اما غیر مفید نمی دانیم که هموطنان محترم خواننده، این معلومات را، پس از نشر دوباره که از حضور هیأت محترم نشراتی "آریانا افغانستان آنلاین" برای نشر آن، خواهش بعمل می آورم، از نظر، بگذرانند. متن بدون تغییر تقدیم است. پیشنهاد به صاحب نظران و خوانندگان محترم اینست، که این معضله را محصول سیاست قدرت بزرگ استعماری بشمارند، نه با تأثیرات تمایلات "خوشبینانه" و یا "بدبینانه" با «امیر عبدالرحمن خان» و یا با "خوشبینی" و "بدبینی" احتمالی با "پشتونهای" اینطرف و آنطرف خط. بحران چهل ساله اخیر افغانستان بر سر خط "دیورند" آغاز نیافته است، که حال هم، جدی تر از ختم "جنگ" در برنامه های سیاسی فعلی مطرح شود. این نویسنده در فرصت مساعد، نظر خود را در برابر سیاست های "استعمار" کهنه و "نو" ابراز خواهد داشت. تأیید از تصامیم استعمار در هر نقطه جهان که باشد، ظلم و تعدی بر خود و بر بشریت آزادی بخواه محسوب می شود.

آغاز متن قبلی:

« درست ۱۲۳ سال از عمر خط سرحدی بین "هند برتانوی" و "پادشاهی افغانستان"، می گذرد. این "خط"، توسط "هینری مور تیمر دیورند"، در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن خان طرح ریزی و بتاریخ ۱۲ نومبر ۱۸۹۳م، در کابل به امضاء رسیده است. («افغانستان: یک مطالعه از انکشافات سیاسی سال های ۱۸۸۰م - ۱۸۹۶م، مؤلف: "حسن کاکر"» بزبان انگلیسی (صفحه ۲۸۶ تا ۲۸۸)). چنانچه این خط را بنام "دیورند"، نیز مسمی ساخته اند. این طرح ریزی "فرضی" یا "خط دیورند" از جمله معضلات بغرنج منطوقی، و به عنوان "میراث استعمار برتانیه"

شناخته شده است. این معضله نا حل شده، در وقفه های های مختلف تاریخی، باعث تیره شدن اوضاع، در مناسبات بین قدرت های حاکمه، نیز گردیده است.

درین اواخر، بار دیگر، موضوع "خط دیورند" از جانب دولت پاکستان و محافل معین در افغانستان، به موضوع "داغ" و مناقشوی مبدل گردیده است، و با تأسف که درین منازعه، بیهوده، خون فرزندان مؤظف به امور رسمی، از هر دو جانب ریخته است. درباره ریشه تاریخی این موضوع، در کتگوری سایر معضلات و معاملات بین المللی، که در تحت تأثیر و نفوذ تعیین کننده قدرت های "بزرگ" رقیب در هر مرحله صورت گرفته است، در منابع مختلف، معلومات موجود است. درین نوشته مختصر، تلاش صورت می گیرد، تا بر آن مراحل روشنی انداخته شود، که بنابر چه عوامل، این "خط"، کشیده شده است و از جانب چه قوت ها، کنترل و حفظ آن، در حالات بعدی، یعنی در مراحل مختلف، بسر می رسیده است.

نباید، هم چنان از نظر دورداشت، که مرز های کنونی تمام کشورهای جهان، در مراحل مختلف تاریخی، بقول معروف، با "نوک برچه نظامیان"، ترسیم گردیده است. هر یک از چنین مرز ها، در قاره های مختلف، در روند زمان، ملل و کلتور های مختلفی را در ساحات اداری و سیاسی آنها، محدود ساخته، هر یک از آنها در تحت شرایط خاص زندگی داشته و هم چنان در قید محدودیت های اداری سیاسی دول مختلف، قرار گرفته اند. در عین حال در تابعیت همان شرایط، راه رشد و انکشاف خاص خود را پیموده اند. در مقالات قبلی، یاد آوری بعمل آمده است، که لازم است، تا مراحل حاکمیت های "امپراتوری های قلمروی" یا "پادشاهی های" قبل از "انقلاب فرانسه" را، با دوران بعد از انقلاب فرانسه و آغاز سیاست جدید استعماری و هم چنان در مرحله رقابت های اشغالگرانه، قدرت های غربی، بطور جداگانه مطالعه و ارزیابی نمود. اینرا هم نباید از نظر دور داشت، که در همه ادوار، نوعی از "توازن قوا"، بین قدرت های بزرگ رقیب، وجود داشته است. در حال حاضر، تناسب قوای بین المللی، در مقایسه با گذشته های دور متفاوت می باشد. بنیادگذاری اصول و موازین "حقوق بین الدول" (حقوق بین المللی)، راه ها و "طرق" حل مسایل را، از مجرا های سیاسی و دیپلوماتیک، ممکن ساخته است. به عبارت دیگر، در مناسبات کنونی، حل سیاسی مسایل، با شیوه های مختلف، امکانپذیر است، اما نقش تعیین کننده را، مانند همیشه، قدرت های بزرگ، ایفاء می نمایند. تلاش حلقات معقول بشریت، درین است، تا در مناسبات بین انسان ها، در پهلوئی همه مناسبات عادلانه، هم چنان، اصل "زور حقوق"، بجای "حقوق زور"، مرعی الاجرا باشد.

(برای درک لازم از واقعیت های عینی، در رابطه با اصل "توازن قوا" در مناسبات بین المللی بطور نمونه، به مفاهیم نشر شده در پشتی های مجله "شپیگل"، شماره ۱ سال ۱۹۸۰م و شماره ۳ سال ۱۹۸۰م توجه نمایند: در مناسبات بین المللی، پس از ختم جنگ دوم جهانی، که با آغاز «جنگ سرد» در جهان «دو قطبی» وقت، بین «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» و «ایالات متحده امریکا» مهر خورده است، می بینیم که این دو قدرت در سرنوشت جهان، نقش تعیین کننده داشته اند. در پشتی شماره ۱ مجله یاد شده، این مفاهیم را می خوانیم:

«ورود شوروی ها در افغانستان»، "ستراتژی نو است؟". پس از آن می بینیم، که در جهان "بازیگران"



اصلی کیانند و در برابر مردم جهان، چه موضوعات مهم مطرح بوده است. در شماره ۳، که تصویر سران را می بینیم، قریب چهل سال قبل که تقریباً با آغاز «بحران افغانستان» در مناسبات بین المللی مطابقت می کند، در سطرهای سرخ و سفید در عقب فرق «کارتر» می خوانیم: «صحبت شپیگل با ویلی براندت: تشنج زدائی پیش می رود»، «افغانستان: پایان یک خیال باطل»، «کارتر روسها را متوقف می سازد؟»

تأسیس دولت پادشاهی افغانستان، در سال ۱۷۴۷م، (قبل از انقلاب فرانسه)، ثبت تاریخ شده است. در آغاز، مطابق آن شرایط و مناسبات بین الدول و توانمندی قدرت ها، این پادشاهی جوان هم چنان، قلمرو های وسیعی را بسرعت در تحت اداره حاکمیت آن درآورده است. اما با پیروزی انقلاب فرانسه، که از یک طرف رقابت های کشور های اروپای غربی، بخاطر اشغال سرزمین های بیگانه، کسب شدت می نموده است، و از جانب دیگر، بعد از مرگ "تیمور شاه"، جانشین مؤسس پادشاهی، جنگ های داخلی، ناشی از جنگ بر سر "تاج و تخت" پادشاهی، که بین فرزندان او درگرفته بود، زمینه نفوذ، قدرت های جهانی در "کمین نشسته" را هم، مساعد، ساخت. در آن سالها، استعمار برتانوی، در تحت پوشش "کمپنی هند شرقی" از سال ۱۶۰۰م، ببعده، در "نیم قاره هند" مصروف اشغال و کسب قدرت بوده است، و در مقابل از "قدرت فرانسوی و روسی"، نیز احساس خطر می نموده است، زیرا قوت های نامبرده، هم چنان هدف اشغال "هند" را بزبان می آورده اند.

فقط ۱۱۲ سال از عمر پادشاهی جوان افغانستان، می گذشت، که در مرحله، "جنگ های" شهزادگان بر سر تاج و تخت، استعمار انگلیسی، در سال ۱۸۳۹م، اولین "جنگ" را علیه افغانها، براه می اندازد. در جمله گزارشات، "شپیگل"، که بتاریخ ۱۴ جنوری ۱۹۸۰م، در شماره ۳ آن، بدست نشر سپرده شده است، یکی هم یک مطلب تأریخی است، که تحت عنوان: "از جمله ۳۷۰۰، سه آن برگشت"، دیده می شود. این مطلب در سلسله مطالب دیگر، به ارتباط "ورود قوای شوروی" به افغانستان، در «۲۷ دسمبر ۱۹۷۹م» (بعضی منابع، آغاز ورود را ۲۴ دسمبر ۱۹۷۹م، گفته اند)، شامل است. طوری که در تصاویر مربوط سرمقاله دیده می شود، درین زمان که

"ایالات متحده آمریکا"، بعد از جنگ دوم جهانی، در مقام رهبری قدرت های غربی قرار داشته است، مجله با نشر تصاویر رهبران، دو قدرت بزرگ رقیب در "جنگ سرد" می نویسد: «"کارت"، "روس ها" را متوقف خواهد ساخت؟». آنچه بیشتر جلب توجه نموده است، محتوی مطلب سطر بعدی است، که در پایان این کلمات قبلی، که برنگ سرخ، چاپ نموده است، برنگ سیاه و خط «درشت» نشانی شده است. "شپیگل" به احتمال قوی، بعنوان "هوشداری" به "رهبران شوروی" در آن روزها، می نویسد:

درس از ماجرا های امپراتوری انگلیس در افغانستان.

درین متن می خوانیم: « عساکر امپراتوری در زمانه های درخشان امپراتوری برتانوی در همه ساحات محاربه



Burenkommando im Zweiten
Burenkrieg («کومانگوی "بورین" در جنگ دوم
"بورین" (در افریقا) »)

پیروز می شده اند: آنها تمام هند را تسخیر نمودند، در افریقا "درویش های مهدی" را قتل عام نمودند. چین را به قبول خواسته های لندن، مجبور ساخت. "بور های" (Buren) سرسخت و لجوج را در "کپ" (Kap)، سرکوب نمودند» (در تصویر: «کوماندهای "بورها" را در جنگ دوم آنها، نشان می دهد. (ویکیپدیا))

«... تنها، در کشور کوهستانی آسیایی، که اقوام سلحشور یاغی اقامت داشته اند، در برابر آنها، مقاومت کرده اند. جنگی های قومی افغان، اردو های امپراتوری را به شکست های شرم آور و توهین آمیز مواجه ساخته اند، و هیچگاه تسلیم محکومیت نشده اند. حتی در آنزمان، اصلاً مسئله بر سر خود افغانستان، که به عنوان یک کشور کوهستانی، و دارای تپه های خسیس شناخته می شده است، از نظر فاتحان استعمار، قابل توجه نبوده

است، بلکه بیشتر بحیث منطقه "حائل" یا "بفر" (*Puffer, buffer*)، بین قدرت های بزرگ وقت، در نظر گرفته می شده است. ... در آنزمان،

"امپراتوری تزاری"، در نیمه قرن گذشته» (هدف از قرن ۱۹ است) «قدرت آنرا در آسیا، در ساحات دور، در



Afghan forces attacking retreating British-Indian troops

Sir - I - Khajur in the Bolan Pass, 1839

(«سر - ا - خاجور در دره بولان ۱۸۳۹م»، «قوای افغان بر قطعات نظامی عقب نشینی اختیار نموده هند - برتانوی حمله می کند.»)

سمت جنوب، توسعه می بخشید.» درین حرکات و انکشافات، "امپراتوری انگلیسی"، در برابر قدرت آن، احساس خطر نموده، طوری که «لعل، تاج استعماری» آن، یعنی هند را، از جانب "خرس های روسی" تحت تهدید، می دیده است.»

در عین حال درینجا، هم چنان، بنا بر دید این نویسنده، سؤالی مطرح شده می تواند، که چه عوامل، باید در تعیین این سرنوشت، نقش مهم و تعیین کننده داشته بوده باشد؟ و هم اینکه از چه زمان، و هم بنابر چه عوامل، باید به قدرت های بزرگ زمینه نفوذ، در خاک ما، مساعد گردیده باشد؟ جانب "انگلیس" و "روس" حتماً، باید در زمانه های دور، قبل از حضور خود، منجمله در باره مراحل مختلف، یعنی از دوران "اسکندر مقدونی"، تا "هیپتالی ها"، "منگول ها"، "سلطان محمود غزنوی"، "بابر"، "نادر افشار"، "احمدشاه درانی"، مؤسس پادشاهی افغانستان نیز، آگاهی های لازم، داشته بوده باشند.

همه این قدرت ها، با عبور از "دره خیبر"، در عین حال، باید راه سازش و معامله را، با "قبایل" مسکون، درین مناطق نیز، می یافته اند. جای شک نیست که دوره بحران داخلی، در دوره پادشاهی، خاندان "سدوزانی"، یعنی جنگ "شهبازگان" بر سر "تخت و تاج"، که قبلاً نیز تذکر رفته است، باید در تمام موضوعات، انکشافی بعدی، بی اثر نبوده باشد. آغاز مصیبت و سرنوشت بعدی، و ریشه های عمیق معضله را باید در پهلوی مسائل بی شمار دیگر، در آنوقت، جستجو نمود، که باعث ایجاد معضله و تعبیه سایر خطرات شده است.

عاری از امکان نخواهد بود، که به احتمال قوی، این "تخم" نفاق را، رهبران "قدرت استعماری برتانیه"، بخاطر گرفتن انتقام دوامدار، از افغانها، این "خط" تصنعی و ناقص فیصله نا شده را، مانند یک "تخم"، به امید هدفمند در شباهت با منبع شیوع مرض "نا علاج"، پاشیده باشند.

مجله "شپینگل"، چاپ آلمان، با یادآوری از دوران رقابت های مختص به قدرت های "بزرگ"، "روس" و انگلیس "هم چنان می نویسد: «... زمانی که در سال ۱۸۳۹م، "مسکوی ها"، می خواستند، افغانستان را تحت تأثیر آنها، بیاورند، چنین دریافتند، که پادشاه، با این وضعیت با اکره، می نگرسته است. درین زمان، انگلیس ها، فوراً، عکس العمل نشان می دهند. آنها یک اردوی آنها را، از طریق خیبر، به کابل فرستاده اند، کابل را اشغال و «امیر را فرار داده اند و در عوض، یک پادشاه طبق میل و خواهش خود آنها را، نصب نمودند.» (تصویر منتشره



Remnants of an Army by Elizabeth Butler depicting the arrival of assistant surgeon, William Brydon, at Jalalabad on 13 January 1842.

(«بقایای یک اردو، که توسط "ایلیزابیت بتلر"، حین مواصلت معاون جراح، "ویلیام برایدن" به جلال آباد بتاریخ ۱۳ جنوری ۱۸۴۲م ترسیم شده است») «انترنت»، "شاه شجاع" را در دربار پادشاهی، در کابل، نشان می دهد.

«... لیکن اقوام، علیه متجاوزین کافر و بی دین، دست به قیام زده اند. قیام کنندگان، نمایندگان سیاسی انگلیسی را بقتل رسانیدند. تا حد شنیدن و دیدن، تمام عساکر اشغالگر، انگلیسی را در "گرنیزون"، در وسط زمستان افغانستان، منهدم ساخته اند.-- در نیمه راه بسوی هند، واقع در "گندمک" (Gandamak)، افغانها، متباقی قوت های جنگی آنها را، سرکوب و "سلاخی" نموده اند، که فقط سه نفر از جمله ۷۰۰ برتانوی و ۳۰۰۰ قوای کمکی هندی زنده مانده اند، که در جمله یک معاون داکتر جراح، که سوار اسپ، یاد شده است و، در حالت نیم جان، به فرارگاه بعدی انگلیسی، در جلال آباد، می رسد.» بقول منابع دیگر، همین شخص، رهبری نظامی، «هند برتانوی» را از جریان حوادث واقف، می سازد.»

«درین رویداد، جمعاً ۱۳۰۰۰ برتانوی و هندی، کشته در کوه های افغانستان، پشت سر مانده اند. بعد از آن، انگلیس ها، خبیر را مستحکم می سازند، تا اقلأً، از حمله ناگهانی افغانها به هند، مانع گردند، در عین زمان، بمنظور خاموش نگهداشتن سران یاغی اقوام، جانب انگلیس، برای "سران قومی"، معاش تعیین می نمایند.»

(در پایان دو تصویر فوق، پهلوی هم، از چپ به راست، تصویر رنگه: "قوای افغان، قوای هند برتانوی در حال عقب نشینی را، تحت حمله گرفته اند." در پایان تصویر سیاه و سفید: «"سر" - ۱ - "خاجور" در دره "بولان"، در سال ۱۸۳۹ م.)



Schlacht bei Gandamak 1842: Die ganze Armee vernichtet

«نبرد خونین "گندمک" 1842 م: تمام اردو منهدم گردید.»

درین مرحله است که یک عامل یا وسیله دیگری هم در دست، استعمار می افتد و با پرداخت چنین معاشات، بدون شک بر وحدت اقوام نیز، صدمه می زند و ازین طریق در امر سرنوشت بعدی آنها، عواقب "مرگبار" به میراث می گذارند. هم چنان خیلی محتمل است، که در تحت "نفوذ استعمارگران برتانوی"، حین بازگشت آنها، از "نیم قاره هند"، از همان "جنگی های قبایلی" در اشغال، بخشی از کشمیر، بنفع دولت بعدی "پاکستان" کار گرفته باشند، که آن منطقه هم چنان، به عنوان "زخم ناسور"، در بدن این «نیم قاره»، برای ابد، باقی مانده است. درینجا، به تمام "ناسیونالیست ها" و حلقات "نژاد پرست"، بشمول آنهایی که در تحت شعار "لر او بر"، خطوط تبلیغ "سیاسی" گروپ های آنها را تعیین نموده اند، گوشزد می گردد، که چنین واقعیت، مبنی بر تعیین معاش از جانب استعمار و هم چنان، نقش برخی از "معاش خوران" قومی را که در جامعه ما، با القاب "خان های دو سره" نیز معروف بوده اند، فراموش ننمایند. موقف آنها هم چنان در طول سال های بعدی، به حل نهائی، معضله "دیورند"، یاری نرسانیده است.

حال بر می گردیم، به ادامه همین متن "شیپگل"، که هم چنان مختصراً در باره "جنگ های بعدی" "افغان و انگلیس"، نیز گزارش می دهد: «... نخست چهار دهه بعد، انگلیس ها، دوباره بر «افغانستان لشکر کشی می کند.» زیرا درین مرحله بار دیگر «"مسکو" تلاش می ورزد، تا امیر افغانستان را تابع خود بسازد.» قابل یاد آوری است، که در تمام مراحل تاریخی در آن زمان، چنین رقابت ها، باعث شده است، تا در ساختارها، ترکیبات اجتماعی جامعه افغانستان، و هم چنان بر موقف سیاسی گروپ های اجتماعی در داخل قلمرو آن، که بعنوان "جامعه کثیرالاینتی" و "کثیرالسان"، تعریف شده است، به اثر گذاری مبادرت ورزند. هر یک ازین قدرت های "بزرگ"

رقیب، در مطابقت با منافع و تحکیم مواضع آنها، در امر جستجوی چنین امکانات، تلاش می ورزیده اند. همین قدرت ها بوده اند، که برای ایجاد پایگاه های مخفی و علنی، در درون جامعه افغانستان نیز تدارک می دیده اند و در پیشبرد، نقشه های قدرت طلبی آنها، با مهارت خاص استفاده می نموده اند. چنین عوامل هم بر وحدت ملی در کشور ما و هم بر "ثبات سیاسی" آن، اثرات مشهود و سنگین منفی از خود بجای مانده است. شپیگل می نویسد: «... در آلمان، درست در سال ۱۸۷۶م، همزمان، یک معاون ("ویسرا") جدید پادشاه (پرتانیه)، در هند مواصلت نموده بود - - با امریه که با هر نوع توسعه "روسیه"، در سرحد تحت تهدید شمالغرب هندوستان، بطور قاطعانه، به دفاع پردازد.

در آلمان چنین واقع شده است، آنچه که "رودیارد کیپلینگ" (*Rudyard Kipling*)، از آن، بعنوان "بازی بزرگ" ("*Große Spiel*") « یا (*Ender's Game*) یاد نموده است، که بزبان انگلیسی هم چنان (*Great game*)، «... بر افغانستان و هند، یاد گردیده، در عین حال، از فشار "روسیه" بسوی آب های گرم نیز تعریف می کند. درین زمان "ویسرای" جدید، "لارد لایتن" (*Lord Lytton*)، نامه "تهدیدی"، به امیر افغانستان، امیر شیر علی فرستاده است. درین نامه از امیر خواسته است، تا بلافاصله یک نمایندگی برتانوی را، بپذیرد، در غیر آن آزردگی یک "قدرت معتقد به دوستی"، را بیار خواهد آورد، که یا از آن پناه خواهد یافت و یا به دلدلزار، مشابه به ساقه میان خالی نیشکر، از هم پاشیده خواهد ماند.

امیر، تصمیم به آزردگی گرفت، بجای انگیس ها، یک نمایندگی "تزار" (*Zaren*) را پذیرفت، در عین زمان اجازه صحبت در مورد اسلحه روسی و مشاورین آنها را، صادر نمود. برخلاف، فرستاده "لایتن"، از نزدیکی خیبر، مجبور به برگشت گردید - برتانوی با این عمل دلیل جنگ را داشت. لیکن متجاوزین فقط بطی، با تلفات سنگین به پیش می آمدند. برای آنها، باید از انگلستان، قوای تقویتی فرستاده می شد. در نهایت انگلیس ها، توانستند یک هیأت نمایندگی انگلیسی را، بر امیر تحمیل نمایند-- لیکن او در اثر ضرب، تیغ کارد های مسلمانان متعصب و احساساتی، می میرد. بعد تاج و تخت (انگلیس)، مصمم می گردد، تا افغان ها را، برای همیشه، مطیع خود ساخته، کشور آنها را اشغال نماید. اما، از طریق تحریک و تهییج یک روحانی ۹۰ ساله که بر تخت خواب (چهار پائی) از قریه به قریه حمل می شد و جهاد مقدس را علیه "فیرنگی" (خارجی ها) ("*Firangi*") (*Ausländer*) وعظ می نمود، یک قوت جنگی دیگر برتانوی در میوند، قتل عام گردیده است. « (قرار حکایات کلانسالان در منطقه شمالغرب ولایت هیلمند کنونی، یکی از روحانیون، مسکون در منطقه "پرچمن" و "غوررات" امروزی نیز، اقوام آن مناطق کوهستانی را، درین جنگ تحت رهبری "سردار محمد ایوب خان"، ملقب به "شیر میوند"، پسر امیر شیرعلی خان، بسیج نموده است. جای تعجب نیست، که بقول گزارشگر با صلاحیت "بی بی سی"، قوای انگلیسی، بعد از "سقوط حاکمیت قسمی طالبان در افغانستان در سال ۲۰۰۱م"، در همان منطقه، توظیف می گردند، چرا؟)

«... نخست، بعد از اینکه لندن، "جنرال رابرتس" (*General Roberts*)، را که به "بابس" ما (*unser*) "*Bobs*)"، مسمی ساخته، فرستاده اند، انگلیس های تحقیر شده، تفوق و برتری حاصل کرده اند. او یک قوای ۱۰۰۰۰ نفری جستجو یافته را رهبری می نمود، که "هاوان" یا خمپاره انداز (*howitzer*, *Haubitzen*) را با

خود، حمل می کرده اند، پای پیاده، قریب پنجمصد کیلومتر را، از کابل، تا قندهار محاصره شده، پیموده، محاصره کنندگان را با سرنیزه، تارومار ساخته اند. از "بابس"، "مارشال ایرل رابرتس" (*Feldmarschall Earl Roberts*) قندهار، ساخته شد -- لیکن برای او هم، آنچه در افغانستان مقابل شده است، کافی بوده است. او می نویسد: " ممکن است برای ما، متملقانه تلقی نشود، که افغان ها به هر اندازه که از ما کمتر ببینند، بهمان پیمان، از ما کمتر تنفر دارند."»

رقیب "رابرتس" در "بازی بزرگ"، "روس ها" بوده اند، که پیروزی کوتاه مدت و مؤقت برتانوی ها را، درک نموده، می نگارند: "... به نسبت وضعیت نامناسب نظامی، انگلیس ها، مجبور بوده اند، که از تمام قوت آنها، کار گیرند، تا در نهایت فقط یک پیروزی خیلی نسبی را، بر افغانستان ضعیف، بدست آورند."

حال توجه مختصر خوانندگان محترم را، به این اصل جلب می نمایم، که در مراحل مختلف تاریخی در سرزمین افغانها، مبارزه دو قطب اجتماعی، در درون جامعه آنها، هم چنان نقش فعال داشته، که بدبختانه سبب عقب افتادگی کلی، درین جامعه گردیده اند. در یک قطب، "بنیادگرایی اسلامی" و در "قطب" دیگر انواعی از "تحول طلبان" قرار داشته اند. مقابله های این حلقات که فاقد پیوند، با قدرت های خارجی نیز نبوده اند، بعنوان عامل مزاحمت و مانع در برابر رشد "دولت مستقل" افغانستان، گردیده است. اگر صفحات تاریخ را، از دوران مغل و "صفوی ها" و هم از دوران، استعمار برتانیه الی بعد از جنگ دوم جهانی، بدون مکس و بدون، تذکرات تفصیلی ورق بزنیم، دیده می شود که در سرنوشت، "افغانستان محاط به خشکه"، بعد از "جنگ دوم جهانی"، به جای قدرت "برنانه" و "روسیه تزاری" قبلی، "ایالات متحده امریکا" و "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، که در فضای "جنگ سرد"، در مقابل همدیگر قرار داشته اند، در حقیقت، مشی "بازی بزرگ" را نیز، با برنامه ها و اهداف وسیعتر، با کمیت و کیفیت جدید، به پیش می برده اند، که اینبار، در تحت مفهوم، مبارزه دو "سیستم" یاد شده است. جای تعجب نیست، که با دخول قوای "شوروی" به افغانستان، "شپیگل" در مطابقت با موضعگیری های، جهان "غرب" سؤال نموده است، که آیا "کارتر" آن حرکت را متوقف خواهد توانست؟

از اینجا بر می آید، که حال "کنترول دره خیبر"، بنابر خواست و حمایت از پاکستان مطرح بوده است. این اصل را هم نباید از نظر دور داشت، که در تمام دوران حاکمیت و لشکر کشی های قدرت های بین المللی، همه مردمان این سرزمین ها، در مجموع از مسابقات آنها، ضرر دیده اند. حال لازم است، تا به زمامداران هر دو کشور، گوشزد گردد، که تنها "هند برتانوی" از سال ۱۸۳۹م تا ۱۹۱۹م، در مدت قریب "۸۰ سال"، درست سه جنگ خونین را، بر مردم آزادیخواه کشور ما، تحمیل نموده است، که در نتیجه این "جنگ ها"، این خط "دیورند"، به عنوان "میراث شوم"، از خود، بجای مانده است. در تمام مراحل، از قوت مردمان این منطقه، در امر تحکیم مواضع غارتگرانه آنها، نیز کار گرفته، مردمان را هم بجان همدیگر انداخته اند. جریان حوادث در تاریخ، از جانب مؤرخین، با تفصیل بیان شده است.

در سالهای بعدی، یعنی بعد از کسب استقلال، کشور افغان ها، از مشی "بی طرفی" پیروی می نموده است. در دوره، قریب به "چهل سال" بحران" اخیر، که تا اکنون انجام "توتل تاریک" آن، معلوم نیست، دو قدرت "بزرگ"، رقبای دوران "جنگ سرد"، درین سر زمین، درگیر "آزمایش" قدرت بوده اند. قدرت قبلی، از سال ۱۹۷۹م تا

۱۹۸۹م، مرز آزمايش قدرت آنرا چشيده است، قدرت "فعلي" نيز در "لابراتوار" سنجش "سياسي" - "نظامي" آن، فاقد دشواري، ديده نمي شود و بدون آسيب هم، تسخير را بسر نرسانيده است. با وجود اينكه، همين قدرت "بزرگ" فعلي، يعني ايالات متحده امريكا، كه بر اوضاع كشور ما و منطقه، تسلط كسب نموده است، بعد از ختم "جنگ دوم جهاني"، دولت نو تشكيل "پاكستان" را، در مناسبات بين المللي، بحيث، "متحد"، سياست خارجي آن، در منطقه و جهان داشته است و حال هم، در مقابله با "تروريزم"، مدعي متحد بودن مي باشند، برخلاف دوران حضور "قواي شوروي"، كه جانب پاكستان، سرحدات خود را در امتداد "خط ديورند"، با وجود ادعاهاي "خطر از جانب شوروي"، قابل عبور و مرور گذاشته بود، اما در حال حاضر كه اصلاً از "خطر شوروي" اثری هم وجود ندارد، و از جانب ديگر، بحاي قدرت رقيب ديرينه، يگانه قدرت بزرگ فعلي جهان در افغانستان حضور دارد، كه دوست ديرينه ستراتيژيك پاكستان نيز، شناخته شده است، با وجود آنهم، پاكستان بطور غير منتظره، دست به اعمار "تأسيسات"، غير «قانوني»، مي پردازد، كه خلاف خواست دولت افغانستان، مي باشد. چه نقشه در عقب اين اقدام نهفته خواهد بود؟

قبل از اينكه، به برخي از جوانب مسائل متعدد ديگر اين معضله، در دوره هاي مختلف روشني انداخته شود، عاري از اهميت معلوماتي نيست، تا از آنچه ياد كنيم، كه "فريدريش اينگلز"، در رابطه با خصوصيات مردم كشور ما، درست، در ۱۰ اگست ۱۸۵۷م، قريب ۱۵ سال بعد از "جنگ اول افغان - انگليس"، و ۱۵۹ سال قبل از امروز نوشته است:

«افغان ها مردم شجاع، سرسخت و آزادي دوست اند. آنها طور كامل با پرورش حيوانات و كشت و كار زراعتي مشغول اند. از تجارت و كسبه كاري دوري مي جويند، كه با نفرت از آن، اين بخش را به هندوها و شهر نشينان واگذار نموده اند. جنگ براي آنها در مقايسه با كسبه كاري و كار يكنواخت، يك رويداد هيچاني و تحريك آميز است. افغان ها در خاندان ها، قبيله ها و طوايف تقسيم گرديده اند، كه بر هر يك از آنها، سران قبايل و طوايف، حكمرما اند، كه يكنوعی از تسلط قدرت، يعني ملاكي حاكم را، با زمينداري بزرگ، نگه مي دارند. فقط كينه غير جبري آنها، در برابر حاكميت و هم چنان عشق و علاقه شخصي آنها، به استقلال و آزادي، مانع آن مي گردد، تا بيك ملت قدرتمند، مبدل شده بتواند.

مستقيماً همچو بي هدفی ها و بی ثباتی ها، در رویه و كردار و يا معامله ها، آنها را براي همسايگان، به پر خطر مبدل ساخته است، كه مي تواند خيلي سريع، باد خو و حوصله آنها، تغيير نمايد، و در نتيجه، شديداً تحريك گردند و يا توسط فتنگرهاي سياسي، كه ماهرانه، بر علاقمندی های آنها، چند برابر افزايش مي بخشند، دستخوش درگيري، از طريق چنين تحريكات گردند... امور حقيقي در شهرها، از جانب قضاات اجرا و مواظبت مي گردد، اما افغان ها بندرت به قانون پناه مي برند. خوانين آنها حق جزا دادن دارند. الي اتخاذ تصميم بر زندگي و مرگ، انتقام خوني وظيفه و مكلفيت خویشاوند است، با وجود آنهم گفته مي شود كه افغان ها اگر تحريك نشوند، مردم داراي اندیشه آزاد بوده، نيكو كار و خوش قلب اند. حق مهمان نوازي تا حدی مقدس است، كه حتى دشمن جان، كه بحيث مهمان، نان و نمك مي خورد، اگر از طريق نيرنگ و تزوير هم دريافت داشته باشد، از خطر انتقام محفوظ است و حتى در برابر همه خطرات ديگر مورد حمايت ميزبان قرار مي گيرد. از نگاه مذهب سني محمدي

اند. اما کورکورانه به آن تسلیم نشده اند. مناسبات بین سنی و شیعه هم به هیچ صورت غیر معمول نمی باشد...

« ۲۰۱۶/۰۷/۰۹ »

*** **

« در یک مقاله قبلی، لحظاتی از تاریخ کشور ما، در مراحل قبل از طرح "خط دیورند"، بیان شده است، که با نقل از مطلب منشور در مجله "شپیگل" چاپ آلمان، در ارتباط با موقف رهبران وقت افغانستان، در مناسبات با "قدرت های بزرگ" چنین می خوانیم: «... بزرگترین دستاورد زمامداران عافل افغان در آن نهفته بوده است، که تهدید خطرات روسی از شمال را، علیه فشار برتانوی ها و بالمقابل فشار برتانوی ها را علیه روس ها، استعمال نموده و با شجاعت، در امر حفظ توازن و تعادل، توانسته اند، کشور را از قدرت های بیگانه، آزاد، نگهدارند...»

این چنین برداشت باید برای همه ما یکنوع ارزش داشته باشد. مهم نیست که در رگ های آن زمامداران "عافل" کدام گروپ های خون جریان داشته است، مهم اینست که آن "عاقلان" مصمم بوده اند، که از جان و مال اتباع کشور، تا حد ممکن حفاظت بعمل آورند.

مؤرخین و نویسندگان کشور ما، در باره این "خط سرحدی" درین ۱۲۳ (حال ۱۲۶) سال موجودیت آن، بصورت کافی معلومات داده اند. اینکه در نتیجه این "خط"، چه قلمروهای دیرینه و چه گروپ های اجتماعی از پیکر این کشور، بعد از تأسیس پادشاهی، در سال ۱۷۴۷م جدا ساخته شده است، همه می دانند. اما حال باید به این امر نیز توجه کرد که، این نشانی های سطحی و "تصنعی"، بر قله های کوه ها، در تحت چه شرایط، گذاشته شده و چه اثر بر عبور و مرور باشندگان دو طرف داشته است و چه عوامل نقش داشته است که باز هم این خط تصنعی، و تا حد فرضی، عمر طولانی را پشت سرگذاشته است. در واقعیت امر ازین وضعیت رژیم های نظامی پاکستان استفاده سوء نموده اند. اگر تنها "قبایل آزاد" را در نظر بگیریم، آیا دولت پاکستان نمی داند، که "دولت" در تمام زمان بعد از طرح "خط" در آنجا وجود نداشته است. موضوع این خط در مراحل مختلف، از جانب "حلقات" معین، به عنوان موضوع روز، دامن زده شده است، اما تا اکنون به حل نهائی، نه انجامیده است. چرا؟ باید دقت شود، که این "خط" برای چه منظور، از جانب کی و در تحت چه شرایط و موجودیت "حاکمیت دولتی" در کشور افغان ها، "طرح شده" بود. این "خط" از جانب "باشندگان" هر دو طرف، چگونه "مراعات" شده است؟ اگر این "سرحد یا خط" بین دو "حاکمیت دولتی" مانند سایر کشور های جهان، حین "رسیدن به توافق"، مراحل معمول و مروج را پیموده باشد، پس قرار ادعاهای متعدد، نیاز به "تجدید" آن "توافقتنامه" در زمان "امیر حبیب الله خان" از جانب "هند برتانوی" تقاضا شده بود، که برخی ها می گویند. حال هم از جانب کی و چرا، پس از ده ها سال مطرح می شود؟ حال اگر جانب "پاکستان" که استعمار "کهنه" فقط آن قلمروها را به همان اسناد سابق ناقص، تحت "اداره" نظامیان "اجیر" خود آن، سپرده است، تقاضای برسمیت شناختن را داشته باشد، خود باید درک شده بتواند، که حتماً "طاقت تعفن" ناشی ازین میراث "شوم" را ندارد. اگر تحفه دهندگان برای این "اجیران" در سپردن این وظیفه صادق می بودند، باید در طی دهه های طولانی می دانستند، که در برابر چنین معضله، یک برخورد متمدن بیابند. چرا، حال "سیم خاردار" می کشند و یا "حفر خندق" را در سر می پروراندند؟ اگر این سرحد در سال ۱۸۹۳م مراحل معمول را طی می کرد، پس حال چرا موضوع "برسمیت شناختن" از جانب "افغانستان" را مطرح می سازند؟

این معضله، در برابر آینده امنیت و همزیستی مردمان این دو کشور، خطرات جدی را، تعبیه نموده است. اینکه چه اثرات احتمالی مضر بر مناسبات منطقوی، خواهد داشت، می توان از جریان برخی از حوادث، که وقتاً فوقتاً رخ می دهد، تا حدی، بدرستی حدس زد. نباید فراموش کرد که "خط دیورند"، در یک حالت خاص "وابستگی های مشهود" حاکمیت کشور ما، با

یک قدرت بزرگ، طرح ریزی شده است، که طراح اصلی آن، به تنهایی استعمار انگلیس، شناخته شده است. افغانستان درین زمان از داشتن استقلال سیاسی در عرصه مناسبات خارجی، محروم بوده است.

در مقدمه متن "توافقتنامه" هفت ماده که تحت نام: "موافقتنامه بین امیر عبدالرحمن خان ... و "سر هینری مورتیمر دیورند ... منتشر شده است، می خوانیم که این "موافقتنامه"، در فضای "تفاهم دوستانه و به خاطر تعیین حدود و ساحات نفوذ متقابل ... " عقد گردیده است. خوب دقت شود، این کلمه "نفوذ" را چگونه تعبیر می کنید؟ اما وقتی قدرت استعماری، تسلط کامل را بر منطقه از دست می دهد و "نیم قاره هند" را، در تحت شرایط جدید مناسبات بین المللی ترک می گوید، آیا لازم نبوده است، تا بر آن "تفاهمات" قبلی، تجدید نظر صورت می گرفت؟ این کلمه "نفوذ" برای هر دو جانب حق آزاد داده شده است، تا با جمعیت های دو طرف سرحد، در زندگی کلتوری روزمره مراودات داشته باشند. (یک نمونه: موجودیت لیسه خوشحال خان، در کابل چرا و بر چه اساس ایجاد گردیده بود؟) هم چنان باید سؤال کرد، چه موانع وجود داشته است، که دولت افغانستان، در زمان استرداد استقلال، تقاضای روشنتر حل مسایل سرحدی را، به جانب "برتانیه"، مطرح نساخته است؟

استعمار برتانیه باید اهداف موقت دیگری داشته بوده باشند. تا زمان "اشغال" غارتگرانه آنها، تعریف "امنیت" برای آنها در سرزمین دیگران، چگونه تعریف داشته است؟ در طی مدت قریب سه دهه، پس از امضای "توافقتنامه"، الی، " استرداد استقلال" سیاسی کشور ما افغانستان، هم چنان، چنین یک انتباه حاصل شده می تواند، که باید، این سرحد برای باشندگان آن، و هم برای دو حاکمیت در دو جانب، این "نشانی ها"، در آن مرحله، نقش دیگری داشته بوده باشد. (این عبور و مرور چرا همیشه ممکن بوده است؟ نباید فراموش کرد، که قسمت های زیادی ازین مناطق، با وجود ایجاد دولت ها، از هزاران سال قبل، ملکیت اقوام شناخته می شده است. مناسبات دولتی خیلی بعد، برین مناطق رخ ضعیف آنرا نشان داده است.) طوری که قبلاً نیز گفته شد، "خط دیورند"، در زمانی ترسیم گردیده است، که این کشور از آزادی در عرصه سیاست خارجی محروم بوده است. این بدان معنی است، که ممکن استعمار انگلیس برای "مصوون نگهداشتن نیم قاره هند" تحت تسلط و اداره آن، برای ادره آن، هدف ایجاد تسهیلات داشته بوده باشد. چنانچه بعد از جنگ اول افغان و انگلیس، طوری که "شیپگل" گزارش داده است، حتی سالها قبل، درین جهت به ایجاد "استحکامات"، در "دره خیبر" پرداخته است. علاوه بر آن، با تعیین "معاش" برای "سران قبایل" که در قسمت اول نیز، تذکار یافته است، فضای جدیدی را بوجود آورده است. استعمار "انگلیس"، مانند همیشه از پالیسی "توافق برانداز و حکومت کن"، استفاده نموده است. (توجه: یکی از اشتراک کنندگان در بحث تلویزیونی "طلوع" مدعی می شود، که "گویا" قرارداد های "سرحدی" توسط "پادشاهان" امضاء نمی شده است و دیگری هم نمونه از "سرحدات شمال" یاد می کند، که گویا، امضای "امیر" وجود ندارد، و مدعی می شود، که گویا روی "خط دیورند" امضای "امیر" صورت گرفته باشد. توجه نداشته اند، که مسئله بر سر شکل اسناد نیست. این مربوط حاکمیت های دولتی است، که صلاحیت امضاء را بر طبق قانون برای چه مقام می سپارد. در عقب هر امضاء، ضمانت یک "دولت" نهفته است. در چنین وضعیت اگر یک پادشاه و یا رئیس جمهور هم، امضاء کند، باز هم، باید مراحل قانونی را تا تصویب (ratification) از جانب مراجع قانونی یک کشور، به انجام رسد. مهم طی مراحل قانونی و بر پایه اكمال رسانیدن یک توافق است، که پس از تصویب نهانی در مجله رسمی نشر می گردد و پیروی از آن وزنه قانونی می داشته باشد. این را هم سخن گویان، ممکن ندانند که در آنزمان بعضی از فاصله های "سرحدی" در زمان "امیر" توسط مأموران "هند برتانوی" و "تزار های روس" تعیین شده است. سیاست خارجی، افغانستان در آن مراحل (قبل از استرداد استقلال کامل در نتیجه جنگ سوم افغان - انگلیس) از جانب استعمارگران برتانوی در نیم قاره تعمیل می شده است. اینجا هم می توان یک "راز" را کشف کرد، که استعمار انگلیس در "هند برتانوی" باید از دید و موقف آنها، در ساحات "اشغالی"، یکنوع وظایف "داخلی" قلمرو های تحت کنترل آنرا، برای "اداره بهتر" در نظر داشته بوده باشد و با "امیر" این "خط دیورند" را نقشه کرده باشد. "امیر" در آنوقت چه امکان داشته است؟ او فقط "استقلال حاکمیت و اداره داخل کشور را داشته است.



(از سمت راست به چپ: "محمود طرزی" و "سر هینری رابرت کانوی دابس")

اگر کسی این موضوع را نمی پذیرد، پس "جنگ استقلال" برای چه بوده است؟ (اسناد مکمل اصلی، متشکل از "نقشه انجیران" و "توافقتنامه" امضاء شده در کجا حفظ است؟ ما فقط در بعضی نقاط لکه های رنگ سفید را بر قله های "کوه ها" می بینیم. اما در دره ها، عبور و مرور روزانه همیشه صورت می گرفته است.)

وقتی در نتیجه "جنگ سوم افغان و انگلیس"، افغانستان، به استقلال سیاسی آن، نائل گردید، لازم بود، تا در رابطه با حل این موضوع، یعنی "باطل" ساختن خط، در آن لحظات نیز، اقدامات جدی تری در پیش گرفته می شد، که نشده است. زیرا طرح آن در شرایطی به انجام رسیده بود، که اختیارات "سیاست خارجی"، در دست "هند برتانوی" بوده است. از جانب دیگر، باز در مرحله عدم موجودیت "هند برتانوی"، یعنی در مرحله برگشت قوای "استعماری"، باید عدم برسمیت شناختن آن از جانب دولت افغانستان، جداً مطرح می گردید. بدین معنی که "باطل اعلان نمودن" این خط، باید از جانب "انگلیس" نیز انجام می یافت. آیا استعمار انگلیس به رضایت عام و تام خود از نیم قاره هند رفته است، یا اینکه مقاومت آزادی خواهان، آن غاصب را مجبور به ترک منطقه ساخته است. برقراری صلح و آزادی، باید با برقراری مناسبات جدید، در روابط با "جانشین" استعمار و هم در عرصه بین المللی، تأمین می شد. در آنصورت، استقلال کامل کشور، و هم روابط آینده با کشور "جانشین"، بهتر تنظیم شده می توانست.

اینکه در "جنگ سوم افغان و انگلیس"، باشندگان دو طرف، چه موقف داشته اند، درین مقاله گنجایش تفصیل معلومات، دیده نمی شود. اما جانب انگلیس حتماً در رابطه با موقف افغان ها، در مذاکرات "راولپندی"، "میسوری" و یا "منصوری هند" و هم چنان بعداً در مذاکرات بیش از ده ماه، در کابل (آغاز در جنوری ۱۹۲۱م)، بعد از "جنگ سوم افغان و انگلیس"، که با هیأت نمایندگی افغان، داشته است، معلومات کافی حاصل نموده است، که افغان ها این "خط" را برسمیت نمی شناخته و تا الحال نمی شناسند. یقین است که علاوه از آن، آن قدرت استعماری، در باره مردم این سرزمین، آگاهی های وسیع، داشته است.

عبور و مرور باشندگان را در دو طرف این "خط فرضی" با سرحدات کشور های دیگر مقایسه نمایند. آیا همه ما از موضوع "قبایل آزاد" واقف هستیم که "اداره خودی" توسط سران قبایل، بدون حضور و موجودیت "دولت" به پیش برده می شود. اگر این ساحه جز خاک اشغالی توسط برتانوی ها، مانند سائر ساحات شمرده می شد، پس چه نیازمندی وجود داشته است، که بجای ایجاد اداره، باید یکنوع «ایجنسی» در شباهت با یکنوع "نمایندگی دیپلوماتیک" برقرار می ساختند...

حال بطور مختصر، قسمتی از مطالب مهم را، جهت تسهیل، از مذاکرات "میسوری هند" که بین هیأت افغان بریاست "محمود طرزی" وزیر خارجه بعد از "استقلال افغانستان" و "سر هینری رابرت کانوی دابس" (Sir Henry Robert Conway Dobbs)، "نماینده هند برتانوی"، در دست ۹۷ سال قبل صورت گرفته است، نقل می نمایم: «... از "دیالوگی" که بین "دابس" و "عبدالهادی

داوی" (در آنوقت مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه) در رابطه با شکایات از مداخلت های هر دو جانب علیه همدیگر، صورت گرفته است، در ضمن چنین بیان می گردد: «... "دابس"، رئیس هیأت برتانیه، به هیأت افغانی، از "تحریکات بلشویک ها" از آنطرف سرحدات شمالی، شکایت نموده، از جانب افغانی خواهان جلوگیری می گردد. درین رابطه محمود طرزی، وزیر خارجه پادشاهی افغانستان، به جواب جامع پرداخته، در جایی اظهار می نماید که دولت ما جوان و کشور ما هم کوچکتر است، توان آنرا ندارد که از سرحدات طویل، آن شب و روز مواظبت نماید. در جای دیگر، باز جانب انگلیس از "شورش" و "خرابکاری" در منطقه چترال نام برده است، مدعی می شود که گویا، چنین تحریکات از جانب دولت افغانستان صورت می گیرد و درین مورد نیز خواستار قطع آن فعالیت ها، می گردد. در جواب به این سؤال در حالی که، رئیس هیأت، محمود طرزی، وزیر خارجه افغانستان، نیز حاضر بوده اند، عبدالهادی داوی به جواب پرداخته می گوید:

«... این خاک ماست، کنترل آنرا به ما بسپارید، همه چیز آرام خواهد شد...»

ازین مذاکرت چنین بر می آید، که در مورد آینده "خط دیورند"، بعد از جنگ "سوم افغان - انگلیس"، فیصله خاص و "نهایی" دیگر، صورت نگرفته است. هم چنان، این "توافقتنامه"، بر طبق طرز العمل های معمول بین المللی، در مراجع مهم قانونی افغانستان، که هدف از مجالس و نمایندگان مردم می باشد، مهر تصویب و تأیید را، که در زبان معمول بین المللی، «راتیفیکیشن» (Ratification) یاد می شود، ندیده است. به عبارت دیگر "راتیفیکیشن" معمول صورت نه گرفته است. اما جانب افغان، با این اظهارات، به جانب "هند برتانوی" گوشزد نموده است، که افغان ها، ازین "ادعای ارضی خود"، عقب نشینی نه خواهند کرد.

اما آنچه هم قابل ذکر بوده می تواند، اینست، که در وقفه بعد از ختم "جنگ دوم جهانی"، آنهم در سال ۱۹۴۷م، که تقسیم "نیم قاره هند"، و تشکیل دو دولت "هندوستان و پاکستان"، صورت گرفته است، شرایط کاملاً جدیدی در مناسبات بین المللی برقرار گردیده است. درین شرایط هم، باید دولت افغانستان، عملاً اقدام می نمود. طوری که قبلاً نیز یادآوری شده است، که قوای قبیایلی، قسمتی از کشمیر را برای پاکستان بعدی آزاد ساخته است، اما برای الحاق با افغانستان، اقدام صورت نگرفته است. در تحت این شرایط، دولت پادشاهی افغانستان، خطوط کلی سیاست خارجی، کشور "محاط به خشکه" خود را، دوباره تعیین نموده است. در عین زمان، همان سال، مقارن با بروز "فضاء جنگ سرد" در مناسبات بین المللی بوده است. رهبران مشی "جنگ سرد"، در عرصه بین المللی، "اتحاد شوروی" و "ایالات متحده امریکا"، شناخته شده اند. در جبهه غرب، "ایالات متحده امریکا"، بعنوان "پیروزمند" و "نیروی جدید" در "رأس"، آن جبهه قرار گرفت. (برتانیه درین تناسب قوا، موقف رهبری قبلی خود را در عرصه بین المللی، از دست داده است، اما برتانیه باز هم، در گروپ کشور های "غالب" در جنگ دوم جهانی، علیه "قدرت نازی های آلمان"، تحت رهبری "ادولف هیتلر"، شامل شمرده شده است. به عبارت دیگر، "برتانیه" در صف چهار قدرت "اشغالگر" در خاک آلمان، قرار داشته است و بعداً هم، از جمله اعضای مهم "ناتو" و سایر پیمان های "نظامی" شناخته شده است.)

فقط آنچه در رابطه با وقایع سالهای ختم جنگ دوم جهانی، که مصادف با سالهای "تقسیم نیم قاره هند" می باشد، در باره جریان حوادث، که نمایانگر جریان حقیقی طرح جانب دولت پادشاهی افغانستان، در برابر "برتانیه" باشد، اسناد کافی، در دست نویسنده، موجود نیست. اما، بصراحت می توان گفت، که موقف بعدی و رسمی، سلطنت با آن موقعی که "هیأت افغانی"، در سال ۱۹۱۹م و سال ۱۹۲۱م داشته است، بعد از سال ۱۹۴۷م، تفاوت کلی و عمیق داشته است. یکی از دلایل می تواند آن باشد، که شرایط کاملاً نوین در جهان "دو قطبی"، یعنی مبارزه دو سیستم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متخاصم و متضاد، در جهان با بعرضه وجود گذاشته است، افغانستان بحیث یک کشور کوچک، عقبمانده، در بین دو سیستم، مانند "دانه گندم در بین دو تخت سنگ آسیاب"، که "شپیگل" در مقاله آن، از آن، چنین تعریف نموده است، قرار می گیرد.

فقط آنچه روشن است، دولت پادشاهی افغانستان، در جریان جنگ اول و دوم جهانی، موقف "بی طرفی" داشته است. درختم جنگ دوم جهانی، با حفظ موقف بی طرفی "مثبت" قبلی و با قبول "منشور سازمان ملل متحد" در صف اولین کشور های

عضو سازمان ملل متحد، قرار گرفته و در سال ۱۹۴۶م، عضویت آن سازمان را حاصل داشته است. در موضعگیری های بعدی دولت پادشاهی افغانستان، "خط دیورند" به عنوان "معضله"، نا حل "تلقی" گردیده، در عین زمان، حین "فروپاشی قسمی" نظام استعماری کهنه در سراسر جهان، که کشور های نو آزاد شده، بر طبق مشی "حق تعیین سرنوشت ملت ها"، به استقلال آنها، می رسند، دولت پادشاهی افغانستان، بر حسب همین اصول، خواهان چنین حق برای "برادران پشتون و بلوچ" نیز بوده است.

درینجا، بطور نمونه و مختصراً، موضعگیری دولت پادشاهی افغانستان را از سال ۱۹۶۰م، که در روزنامه "انیس" منتشر شده است، از نظر می گذرانیم: **"... افغانستان از حق تعیین سرنوشت برای پشتونستان حمایت می نماید، هیچگاه ادعای الحاق سرزمین را نداشته است..."**. هم چنان در متن بیانیه پادشاه، بمناسبت "افتتاح" یازدهمین جلسه شورای ملی، می خوانیم: **"... ما آرزومندیم تا خواسته های مردم پشتون از طریق صلح آمیز و بر مبنای روح عدالت تحقق یابد. حال این مسئله مهم، نه تنها درین ساحه، بلکه برای جهان سودمند، تمام خواهد شد..."**

البته در مغایرت با موضعگیری رسمی دولت، بر طبق روحیه زمان استقلال، موضعگیری های مختلف افراد و شخصیت ها، نیز شنیده می شده است. چنانچه در یک مقاله، تحت عنوان "خاطرات عبدالرحمن پژواک، سیاستمدار نخبه افغانستان ..."، می خوانیم: **"... من شخصاً در مورد پشتونستان عقیده مستقل داشتم و آن این بود که این خاک (پشتونستان) حق مسلم مردم افغانستان و جزء لاینفک خاک افغانستان است و افغانستان، باید موقف الحاق را اعلان نماید..."** (مرحوم پژواک، در زمان سلطنت، در یک زمان طولانی هم چنان بحیث نماینده و سفیر کشور در سازمان ملل متحد، ایفاء وظیفه نموده اند، در کدام فرصت، در رابطه با "خط دیورند"، چنین اظهار عقیده نموده اند. در منبع منتشر شده، تذکر نیافته بود که آن مرحومی، در چه فرصت زمانی، این اظهار را داشته اند.)

اما بدون شک، چنین تصور در ذهیت عامه، طوری که در فوق، از زمان "استقلال" افغانستان ذکر شده است، نیز وجود داشته است، و ممکن یکی هم بنابر همین علت بوده باشد، که از آن زمان ببعدهم، هیچ یکی از "زامداران" در افغانستان، جرأت "برسمیت شناختن" این "خط" را در خود، ندیده اند. حتی کسانی هم دیده و شنیده شده اند، که در زمانی که از قدرت "دور" شده اند، با اظهار "ضدیت با خط دیورند"، بدون شک چشم امید هم، به کسب شهرت، باز نگهداشته اند. اما آنچه در عین حال با سیاست خارجی این کشور پادشاهی ارتباط داشته است، آنست که، "پادشاهی" در مشی سیاست خارجی آن، اصول "همزیستی مسالمت آمیز" را نیز، در مناسبات با کشور های خارجی، درج نموده است، که محصول شرایط بعد از "جنگ دوم جهانی" بوده و آنها در شرایط تسلط "جنگ سرد"، در مناسبات بین المللی، محسوب می گردد. برای دولت پادشاهی افغانستان، وفاداری به پیروی از "منشور سازمان ملل متحد" و حل سیاسی مسایل از مجرا های "دیپلماتیک"، اهمیت داشته است.

اما، موضوع ادعای "ارضی"، همانطوری که در مذاکرات هیأت افغانی، در مرحله بعد از جنگ سوم "افغان و انگلیس"، که بنام "جنگ استقلال" نیز یاد می گردد، در محافل و حلقات "غیر رسمی" وجود داشته است، که تا همین امروز هم، وجود دارد. هر لحظه می تواند، به عنوان "مواد سوخت" در تحریک احساسات مردم از آن، استفاده بعمل آید. حل این مسئله سیاسی، می تواند فقط با در نظر داشت، تمام جوانب تاریخی و اجتماعی آن، و آنهم فقط از طریق "سیاسی - دیپلماتیک"، بین دولت های ذیدخل، ممکن گردد. چنین حل در عین حال، فقط در شرایط "ثبات سیاسی" و توأم با نیات نیک هر دو جانب، در حل عادلانه موضوع، ممکن بوده می تواند. در چنین خواست، اراده مردم، در امر حفظ صلح و ثبات و سعادت برای مردمان شریک در معضله، نقش اساسی داشته می تواند و بس. رژیم ها، مکلف اند، تا در موضعگیری های آنها، نسبت به آینده کشور، در فکر کسب رضایت و حفظ همبستگی افغان ها، نسبت به حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور باشند. تمام اتباع حق دارند، در هر مورد حساس زندگی و سرنوشت کشور، از جانب دولت، مطلع گردند.

برجستگی و روشنی مشهودی که در موضعگیری دولت افغانستان، دیده شده است، یکی هم در زمان آخرین دوره سلطنت، در رابطه با "خط دیورند" و مناسبات با پاکستان است، که در اسناد سفر رسمی، "صدر اعظم، محمد داوود خان"، به انگلستان، در زمان سلطنت، بدست نشر سپرده شده است. درین سفر "مرحوم عبدالرحمن پژواک هم" و "مرحوم داکتر محمد یوسف" (صدر اعظم بعدی نظام سلطنت) نیز، در ترکیب هیأت همراه با صدر اعظم، شامل بوده اند. "سردار محمد داوود خان"، در جریان سفر رسمی به "لندن"، درباره مناسبات با پاکستان، در جایی چنین گفته اند:

«... پشتونستان یک مسئله حیاتی مهم در علاقمندی های افغانستان بوده، موضعگیری ای که درین رابطه از جانب ما، نمایندگی می نماید، بر واقعیت های تاریخی استوار می باشد. بین من و اعضای حکومت برتانیه، یک تبادل نظر صورت گرفت. حل این معضله بعقیده ما، ممکن بوده می تواند و آرزوی ما نیز است، که مردم پشتونستان دقیقاً مانند تمام مردمان دیگر دنیا، بر طبق منشور سازمان ملل متحد، از برسمیت شناختن، حق خود ارادیت برخوردار گردند.» در جای دیگر، صدر اعظم دولت پادشاهی افغانستان، در همان سفر، هم چنان اظهار نموده اند: **«...از دید تاریخی، پاکستان یک ساحه خاکی است، که از افغانستان در زمان استعمار برتانوی جدا ساخته شده است...»**

بیاد می آوریم که از آن زمان ببعده، همواره زمانی که در افغانستان و یا در منطقه تحولات سیاسی رخ داده است، مطبوعات خارجی، توجه جهانیان را، به این منطقه جلب نموده اند. صاحب نظران و محققان خارجی، همیشه ضمن هوشداری از رقابت های قدرت های بزرگ درین منطقه، از موقعیت حساس و تاریخی "دره خیبر" نیز، تذکر داده اند. جنگ دوم جهانی، قریب بیست سال بعد از ختم جنگ اول جهانی، بار دیگر، از سرزمین آلمان ها براه افتاده است، اینبار هم تغییرات کیفی جدید و عمیقتری، در مناسبات بین المللی رخ داده است. وقتی فضای "جنگ سرد" در مناسبات بین المللی، در سال ۱۹۴۷م، کسب تسلط می نماید، می دانیم که در همان مرحله، استعمار انگلیس هم از "نیم قاره" هند، نا پدید می گردد، اما تقسیم "نیم قاره" را خود انجام داده، میراث آنرا، با مسائل بی شمار نامل شده، در منطقه پشت سر می گذارد، که بحیث مواد سوخت برای تشنجات بعدی از آن، استفاده بعمل آمده می تواند.

در سالهای نیمه دوم دهه پنجاه قرن بیست، باز برای افغانستان، مرحله حساس دیگری آغاز یافته است، که علاوه از موضوعات پیچیده نا حل شده، با استعمار انگلیس، در مجاورت افغانستان، بجای قدرت "هند برتانوی"، دولت نو تشکیل پاکستان قرار می گیرد، که بنا بر سیاست "مذهبی"، این دولت در تحت حاکمیت "نظامی های دست نشانده برتانیه"، بر تشنجات منطوقی بیشتر می افزوده است. در عین زمان، با شمول آن در "پیمان های نظامی"، "ضد شوروی"، امنیت منطقه را نیز به مخاطره روبرو ساخته است. از جانب دیگر، افغانستان در شرایط کاملاً جدید بعد از جنگ دوم جهانی، در برابر انتخاب سیاست نوین خارجی آن، قرار گرفته است. بنا بر موقف "عنعنوی بی طرفی" که در دو جنگ جهانی اتخاذ نموده بود، بحیث یک کشور غیر صنعتی، به کمک های همه جانبه خارجی و منجمله "تجهیز"، "تسلیح" و "تعلیم" افراد و افسران "اردوی ملی" آن، نیز نیاز مبرم، داشته است. "پادشاهی افغانستان"، با وجود علاقمندی به غرب، به نسبت موضوعات نا حل، در ارتباط به "خط دیورند" و "میراث استعمار"، نمی توانسته است، که شرایط مطروحه ایالات متحده را، بپذیرد که کمک های نظامی، اقتصادی و غیره را به افغانستان، تابع شمولیت آنکشور در "پیمان های نظامی منطوقی" (قریب ده سال بعد از ختم جنگ دوم جهانی)، ساخته بود، که پاکستان، قبلاً در آن "پکت ها"، عضویت داشته است. از جانب دیگر، برای

ایالات متحده امریکا، در مقابله با "کمونیسم"، در قدم اول، "قاره اروپا"، بحیث مرکز اصلی مقابله مطرح بوده است. چنانچه در کمترین سالهای بعدی آن دو قدرت بزرگ، با بزرگترین "پیمان های نظامی"، مجهز با اسلحه "اتومی، کیمیایی و بیولوژیکی"، یعنی سلاح های کشتار جمعی، "سه گانه"، در فاصله چند متر، در برابر هم قرار داشته اند. تمرکز قوای ایالات

متحده، در "آسیا"، در مجموع، در مقام دوم قرار داشته است. در عین حال، با درگیری های امریکا در "ویتنام" و سایر کشور های "هند و چین"، ممکن است، در آنزمان، برای امریکا، عضویت پاکستان، در جنوب "شوروی" کافی بوده باشد. خوانندگان محترمی که با جامعه و تاریخ افغانستان، صاحب آگاهی های لازم اند، خود خواهند دید، که این ارزیابی ها و ارزش ها و خصوصیات اجتماعی مردمان کشور ما، که توسط یک متفکر و دانشمند نامدار تاریخ آلمان و جهان، "فریدریش اینگلز" صورت پذیرفته است، (در قسمت اول نقل شده است)، در مدت قریب ۱۶۰ سال، که در تاریکی های "بحرانات" و مقابله ها، در جنگ های خونین، با قدرت های خارجی و یا "جنگ های داخلی"، نیز در گیر بوده اند، تقریباً بدون تغییر فاحش، باقی مانده است. درینجا، لازم است، تا به محافل سیاسی قدرت های عامل در سیاست منطقه و جهان، بشمول سیاستمداران افغانستان گوشزد گردد، که در فعالیت ها و اقدامات روزمره آنها، چنین خصوصیات جامعه ما را از نظر دور، نداشته باشند. حال فقط بعضی از وقایع برجسته جهان و منطقه را از نظر می گذرانیم، که به نحوی از انحاء، از طریق نفوذ قدرت های بزرگ، بر اوضاع وطن ما اثر داشته بوده می توانسته است.

اینرا هم می دانیم، که پس از جنگ اول جهانی، نیز تغییرات کیفی جدیدی در مناسبات "بین المللی" رخ داده است. در آلمان که از سر زمین آن "جنگ اول جهانی" آغاز یافته بود، رژیم "پادشاهی" به "جمهوری" مبدل گردید و مهمتر از همه، در سرزمین و قلمرو های قدرت بزرگ وقت، روسیه "تزاری"، بحیث "رقیب" برتانیه استعماری، "انقلاب اکتوبر" در جریان همان جنگ، به پیروزی می رسد. رقابت های قبلی، منجمله "بازی بزرگ" ای که، بین قدرت استعمارگر برتانیه و "تزار های روس"، در رابطه با افغانستان، وجود داشته است، با استقرار قدرت "بلشویک ها" و بالاخره استقرار قدرت "حزب کمونیست اتحاد شوروی"، با کیفیت و اهداف جدید، باز هم ادامه یافته است. افغانستان از نگاه "جیوپولیتیک" و "دره خیبر" مانند همیشه، برای قدرت های بزرگ از اهمیت حیاتی، برخوردار بوده است. تغییرات کیفی در جهان آنوقت و خاطرات "انگلیس" از دو



Gesprächspartner Brzezinski, Sjar. „Musik, wie sie die islamische Welt hören will“

Moslem-Rebellen in Afghanistan: Ein halbes Hundert Sowjets massakriert

(پایان تصاویر از چپ به راست: "طرف های مذاکره: "بریژینسکی" و "ضیاء": موسیقی که جهان اسلام میل شنیدن دارد. "شورش های مسلمان در افغانستان: نیمی از یکصد شوروی قتل عام شده اند.") جنگ قبلی که در خاک افغانها برآه انداخته بود، باعث شد، تا افغانستان، قریب یک سال بعد از ختم "جنگ اول جهانی"، در نتیجه "جنگ سوم افغان - انگلیس" به استقلال سیاسی آن، در عرصه مناسبات خارجی نیز نایل آید.

پادشاهی، موقعیت کشور کوچک "محاط به خشکه" خود را خوب می دانسته است، که با در نظر داشت، مناسبات گذشته، حال در سرحد شمالی آن، قدرت بزرگی قرار گرفته بود، که کشور های، با قدرت غربی، در "دشمنی" با آن، "پلان های محاصره" را، به پیش می برده اند. وقتی کشور "پادشاهی" افغانستان، به "پیروی" از سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" بین کشور های دارای "سیستم های سیاسی متفاوت"، با تأکید بر "سیاست بی طرفی مثبت"، قرارداد های وسیع همکاری را،

"بدون قید و شرط"، با "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، عقد نمود، قریب ده سال بعد از ختم جنگ دوم جهانی"، مجله "شپیگل"، در اولین مقاله آن، دو سال بعد از آغاز نشرات آن در سال ۱۹۴۷م، نوشت:

«دانه گندم در بین دو تخت آسیاب». اما حقایق نشان می دهد، که "همسایه شمالی"، به عنوان قدرت "بزرگ"، در "همسایگی" آن، با "بی طرفی" و "ثبات درین کشور" حتی از همان زمان قدرت "امیر آهنین، امیر عبدالرحمن خان" نیز، علاقمند بوده است. جانب همسایه "شمالی"، در سیاست خارجی آن، فقط در دهه "هشتاد" قرن بیست، در مناسبات با افغانستان، اشتباه



(پایان تصاویر از چپ به راست: «بریزینسکی» (وسط) حین بازدید از پاکستان: دلسردی ها و دلخستگی ها، ریشه می دواند. «میلغ - ایالات متحده - بریزینسکی» (وسط): شهزاده سعودی، فهد: "اعتقاد به امریکا، تکان خورده است.)

بزرگ و نابخشودنی، را مرتکب شده است. قبل از آن، در هیچ مقطع زمانی، اسناد لازم، بنظر نرسیده است، که آن قدرت بزرگ بعد از جنگ دوم جهانی، افغانستان را با تهدید به تجاوز، روبرو ساخته باشد. برخلاف، "اتحاد شوروی" یگانه کشور شمرده شده است، که حد اعظمی کمک های همه جانبه اقتصادی و انکشافی را، در مقایسه با دیگر کشور های صنعتی، به افغانستان، رسانیده است.

حال درست اضافه از ۳۶ سال (حال ۴۰ سال)، از آن زمان ببعد سپری گردیده است، که "قوای شوروی"، به خاک افغانستان داخل شده است، و قریب به ۲۵ سال (حال ۳۰ سال) نیز می گذرد، که آن قوا دوباره، برگشته اند. در عین حال اینک قریب ۲۴ سال (حال ۲۷ سال) از سقوط "دولت یک حزبی چپی"، تحت حمایت "شوروی"، در افغانستان نیز می گذرد. در طول این زمان، با ترکیب های مختلف، همان "تنظیم های مسلح"، بر اوضاع کشور، تسلط دارند، که رهبران و سازمان های آنها، عمدتاً در پاکستان و ایران، مستقر بوده اند. در رابطه با "ورود قوای شوروی به افغانستان"، مجله "شپیگل" در رابطه با این حرکت، سؤالی را مطرح می سازد که: **"آیا ستراتیژی یک قدرت جدید است؟"** بهمین ترتیب در شماره بعدی هم چنان، می خوانیم: **"افغانستان: انجام یک تخیل."** و یا («افغانستان: انجام یک خیال باطل»)، در عین زمان درین مورد، سؤالی را هم مطرح می نمایند، که آیا در دیدار آینده سران دو قدرت "بزرگ"، «"کارتر"، روس ها را متوقف خواهد ساخت؟». (در همان لحظاتی که این سؤال مطرح شده است، "کارتر" رئیس جمهور وقت ایالات متحده، "بریزینسکی" مشاور امنیتی خود را، برای "متوقف" ساختن، با شیوه کار خود آنها، به منطقه اطراف افغانستان، فرستاده بود.) در رابطه با موقف و سرنوشت کشور ما، باید واقعیت ها و شرایط عینی را از نظر دور نداشته باشیم. بناءً مکرراً، تنها فرستادن "لعنتنامه"، به استعمار "بریتانیه"، "اتحاد شوروی" و هم ضدیت با غیره قدرت ها، ما را حتماً به حل معقول و نهائی، نمی رساند. ۲۰۱۶/۰۷/۱۶»

*** ** *

"اولاف کروی"، یکی از مؤرخین در مقدمه کتابش تحت عنوان: "پتان ها از ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح تا سال ۱۹۵۷م"، سطر اول آنرا بدین متن می نویسد: "زندگی در جمعیت "پتان ها" سحر آمیز، عجیب و کمیاب است." در سطر بعدی ادامه داده، چنین افاده می کند: "بسیاری از تلاش ها وجود داشته است، تا احساس تسلط بر آنها، به ایشان، اطلاع داده شود، اما رد و دفع آن غیر قابل درک است. یکی از رازهای نگهداری این سرحد شمال غرب را باید در طبیعت مناظر و مهر خطوط طبیعی عظیم و وسیع آن جستجو کرد، که در برابر آن "پتان ها" در زندگی آنها، با آن مواجه اند. این مهر و مسیر، نمایانگر تسهیلات در تطابق و تحمل تغییر شدید و بی رحم اقلیم نیز، می باشد" در همین متن "زندگی یک مرد سرحدی را سخت و دشوار توصیف نموده است."

"برسمیت شناختن"، و یا "برسمیت نشناختن"، با اظهار این و آن به انجام نمی رسد. این حالت و اظهارات افراد مغرض و فتنگر که صریحاً فاقد صلاحیت و فهم سالم نیز بوده اند و ممکن ندانند و یا نخواستند باشند بدانند که "خط دیورند"، از بطن خاک یک جامعه و قوم کهن گذشته است. بدنه محل زیست خانواده ها و قلمرو های قومی را نیم ساخته اند، که حتی پسر و دختر را از پدر و مادر جدا ساخته اند. بروید دو جنب سیم های خاردار را ارزیابی کنید و خواهید دید که چه روابط خونی بین خانواده های دو طرف برملا می گردد. همه می دانند، این جمعیت ها مسکون در دو طرف، جمعیت های پراکنده نه، بلکه اقوام دارای نورم ها و قوانین دیرینه خاص خود آنهاست. در برخی از آنها، تا اکنون "سیستم ویش" مروج است. جمعیت های بی شماری که پس از فتوحات و لشکر کشی ها، مانند "هیبتالی ها"، قادر نبوده اند که با کلتور و فرهنگ مستقل خود آنها درین مناطق، به زندگی آنها ادامه دهند، بلکه مجبور به ادغام، در قلمرو همین پشتون های اطراف "خط دیورند" امروزی، شده اند. اظهار کنندگان بی خود ممکن واقف نباشند که الی زمان تقسیم فرضی این قلمرو های یک قوم، چه تعداد بی شمار انسان های این قوم، بخاطر حفظ آزادی آنها، در جنگ های این استعمارگر، جان سپرده اند. بدینترتیب اینها ممکن است ندانند که تقسیم چه عواقب ویرانگر و خونبار درین قریب به ۱۲۶ سال طولانی برای افغان های مسکون در دو طرف این "نشانی ها" داشته است، این نویسنده را بر آن داشت، تا در متن گذشته مقاله، بعضی از موضوعاتی را هم که بر صفحات تأریخ روشنی بیشتر ببیندازد، علاوه نماید.

قبل از اینکه به تفصیل بیشتر معلومات پرداخته شود، تذکار می یابد که قلمرو های وسیعی که بنام مناطق اقوام یاد می گردیده است، قبل از آنکه سیستم "دولتی" در آن قلمروها برقرار بوده است (حتی تا امروز ساحاتی موجود اند که دولت در آن قلمرو ها، بمعنی اصلی کلمه حضور ندارد. در آن مناطق مردم مسایل اجتماعی آنان را از طریق "جرگه های قومی" بر طبق رسوم و نورم های "قبیلوی" حل و فصل می کنند) آن اقوام از سرحدات مناطق مسکون خود آنها حفاظت می نموده اند، بدون آنکه دولت داشته بوده باشند. "خط دیورند" که بر سر "قله های" کوه و دره ها، علامگذاری شده است، در قلب مناطق "پشتون ها" و "بلوچ ها" کشیده شده است. «مرز» یا سرحد معمولی نبوده است، که "ملت ها" و یا "کلتور های بیگانه" را باید از هم جدا می ساخت.

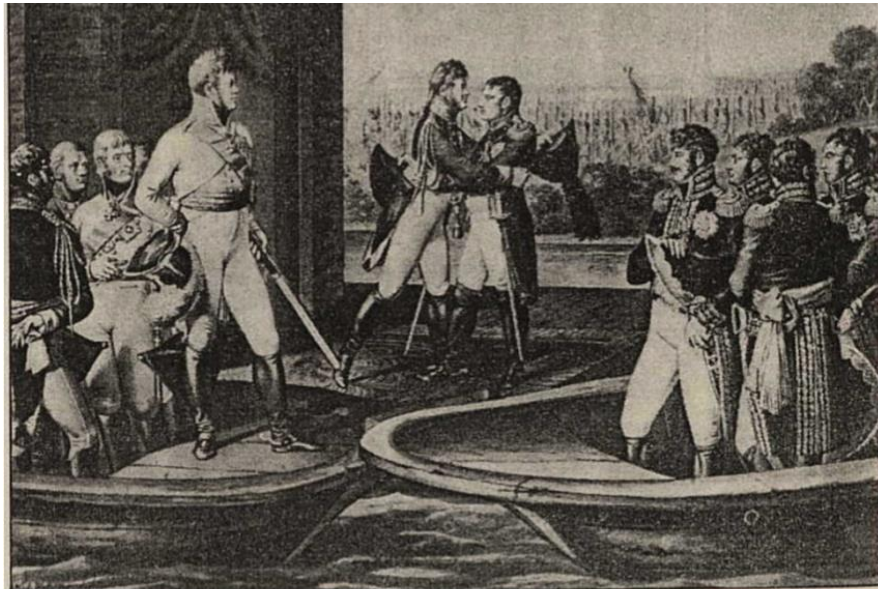
اینجا برادر از برادر و پدر از پسر در یک قریه جابرانه و ظالمانه جدا ساخته شده اند. اینجا منافع استعمار باید محفوظ می ماند، در چنین وضعیت برخی از "سران رشوه خوار" و جاه طلب و قدرت طلب قبایل و "روحانیون"

دین فروش و سود جو، زمینه های تسلط قوای استعمار را فراهم می آورده اند. هوشدار به همه آنانی در مورد اقوام صحبت می کنند، "خیانت" هر فرد را با نامش افشاء کنند. یک رشوه خوار، خائن به اجتماع و وطن نه "قوم" دارد و نه قابلیت درک را داراست، که صاحب عقیده شود. بر سر همچو جنایت ها و بخواست همچو جانپان زور گو و تاراجگر، معامله کردن، خیانت به انسان و انسانیت است. از همه بیشتر برای کسانی خجالت آور است، که خود آنان را "افغان" نمی دانند، مگر با پر روئی بر سرنوشت افغان ها و اقوام آن، طرح تدویر "ریفراندوم" را بزبان می آورند. آیا این کله پوچ ها و بی هویت ها واقف اند، که «ریفراندوم ها» در چه شرایط و چگونه و در چه نوع مسایل عملی می گردد. آیا می تواند "ریفراندوم" در مورد اینکه "استعمار" خیانت کرده و یا نه، ضروری است؟ هم چنان آیا این بیگانه ها واقف اند که در زمان برچیدن نظام استعمار کهنه برتانیه، یعنی قبل از عودت کامل قوای اشغالگر به کشور آنها، تقسیم "نیم قاره" بر حسب چه شاخص ها و چگونه تحقق یافته است؟ حال هیچ مرجع با صلاحیت نه از آنها طلب کمک نموده است و نه هم چنین رسالت را به آنها سپرده است، واضحتر از همه اینست که بعلت "غیر افغان بودن خود آنها"، صلاحیت آنرا داشته نمی توانسته اند که سرنوشت آینده "افغانها" را در یک معضله ۱۸۰ ساله (پس از آغاز جنگ اول افغان انگلیس)، بسادگی، تعیین کنند. چنین اظهارات، فقط بمعنی فتنگری تلقی شده می تواند و بس.

این نویسنده، معتقد است که "بحران اخیر" افغانستان در اضافه از «چهل سال» قبل، بر سر موضوع "خط دیورند" بروز ننموده است، و حال هم با قرار دادن معضله "خط دیورند" در بند اول فهرست، مسائل مطروحه امروز، جامعه افغانستان را که نیازمند ختم جنگ و برگشت به صلح است، به هدف اصلی نمی رساند.

صاحب نظران، موضوع "جنگ اول افغان - انگلیس" را که منجر به تجاوز برتانیه، به خاک افغانها شده است، بر طبق برنامه های "رقابتی" بین "قدرت های بزرگ" غارتگر وقت و عمدتاً در تحت سایه تاریک "بازی بزرگ" بین "پادشاهی انگلیس" و "تزار های روس" دانسته اند. بنا بر همان رقابت ها و مسابقات آنان بوده است، که بخاطر کسب نفوذ در "آسیای میانه" و هم برین کشور ما، که در عین حال یک وضعیت دولت "پوشالی" را تحمیل نمودند، براه انداخته بودند. این دو قدرت می خواسته اند، درین کشور "حاکمیتی" برقرار باشد، که منافع آن دو قدرت را بمخاطره، روبرو نسازد، یعنی بمثابه "حائل" بین دو قدرت "بزرگ" وجود داشته باشد. ممکن تا امروز هم، همان اهداف سرپوشیده در وظایف روز آنها، شامل باشد. رسالت ما اینست، تا مردم ما را با حقایق آشنا سازیم، نه اینه به آنها جهت حکومت کردن بر آنها، صحبت های فزاینده و غافل کننده، پیشکش کنیم.

قبل از جنگ اول افغان - انگلیس، اصلاً، چنین بنظر می‌رسد، که توجه انگلیس پس از "فتوحات نا پولیون" و تسخیر مصر آغاز می‌یابد. زمانی که "نا پولیون" پس از اشغال مصر طی یک صحبت مطبوعاتی، اهداف بعدی او را که در سمت شرق پیشروی خواهد داشت، تذکر می‌دهد، "جانب برتانیه" را که در تحت نام "کمپنی هند شرقی" هند را تحت کنترل خود داشت، به تشویش روبرو می‌سازد که "علل هندی" آن، از جانب "غرب" تحت خطر قرار می‌گیرد. به این جند سطر مجله "شیپگل" نظر اندازید:



Alexander I. und Napoleon I. bei Tilsit (1807): Es war die historische Leistung ...

« الکسندر ا. و "ناپولیون ا." در "تیلسیت" (۱۸۰۷م): یک توانائی تاریخی بوده است ... »

«اولین تلاشی را که، انگلیس ها بکار برده اند، تا افغانستان را بحیث محوطه قبلی ملکیت هندی آن برای خود مطمئن و ثابت سازند، درست با زمانی مصادف است، که جنرال فرانسوی "بوناپارت" (۱۷۹۸م) بر مصر یورش می‌برد، و از آنجا هدف آینده خود را افشا می‌سازد که بسوی، شرق پیشروی خواهند کرد. دو سال پس از آن، با «تزار پاول» پلانی را، مشترکاً به ارتباط تسخیر هند نیز بیان داشته اند. برتانوی ها مردی را بنام "ماکولم" (Malcolm)، که مقام "ایجنت" سیاسی "اردوی - مدراس" را به عهده داشته است، بدربار تهران می‌فرستند.

"ماکولم" موفق می‌شود تا اتحادی را با "پارس" بسر رساند که از انگلیس در صورت خطر "روس - فرانسه" حمایت کند و متعهد می‌شود، تا در صورت وقوع حمله افغانستان بر هندوستان، از جانب آنها، بر افغانستان حمله خواهند کرد. اما زمانی که "ناپولیون" در جریان مذاکرات صلح با روس ها در "تیلسیت" (Tilsit) و هم چنان در ایام کنفرانس "شهبازگان" در "ایرفورت" (Erfurt) (۱۸۰۸م) (آلمان: مترجم) با تزار "الکسندر ا." ملاقات می‌کنند، و با استفاده ازین فرصت، بار دیگر پلان های "روسی - فرانسوی" در مورد تسخیر هندوستان را، پخته می‌سازند، "کمپنی تجارتی برتانوی در هند شرقی" تصمیم اتخاذ می‌کند، تا با پادشاه افغانستان مستقیماً مذاکره کند. پادشاه افغانستان به برتانوی ها گفته است، که از کشورش در حالت یک هجوم "فرانسوی

– روسی "دفاع می کند، اما ابا می ورزد که اضافه از آن مناسبات و پیوند های محکمتر با برتانوی ها در هند، داشته باشد.

برای نخستین بار در تاریخ، یک قدرت بزرگ با افغان ها تماس گرفته است. برای اولین بار هم چنان به این قدرت بزرگ، افغانها ادعای شانرا خبر داده اند، که استقلال آنها را در همه جهات حفظ خواهند نمود. برتانوی ها با این زبان مغرورانه پادشاه افغان همزمان هم احساس آرامش و هم احساس واهمه حاصل نموده است. از قریب تمام جهات، "لعل هندی" از طریق سرحدات طبیعی محفوظ مانده بود. اما در دفاع آن، پاشنه پای "اخیلی" (Achilles)، باز هم، همان سرحد شمالغرب، که با دروازه عنعوی حمله بر هندوستان، معروف بوده است،

به همان حالت باقی مانده است. زمانی که ۳۰ سال بعد برتانوی ها به تلاشی جرأت کرده است، تا افغانستان را



تابع، و کشور را با مستعمره آن در هند مرتبط سازند، درین سفر اکتشافی، برتانوی ها غرق خون خود گردیده اند...» ("شپیگل" شماره ۵۱، تاریخ ۱۴ دسمبر ۱۹۵۵م)

این ۳۰ سالی را که نویسنده "شپیگل" تذکر می دهد، هدفش سال ۱۹۳۹م است، که مصادف با آغاز "جنگ اول افغان و انگلیس" بوده است. درین زمان انگلیس ها، پلان دوباره بر تاج و تخت نشاندن شاه شجاع را عملی می سازند، که درست ۳۰ سال بعد از اقامت او در تبعید که در تحت حفاظت، انگلیس ها اقامت داشته است، بر می گردانند. قدم های سنگینی که بعد از اشغال قسمتی از قلمروهای افغان، توسط "سیکبه" ها و دیگر اجیران انگلیسی، در جهت اكمال نقشه "انگلیس" برداشته شده بود، قریب ۵۴ سال بعد به طرح "دیورند" انجامیده است، همانا وقایع قبل و بعد از جنگ های "اول و دوم افغان و انگلیس" شناخته شده است، که به تعقیب اظهارات و اقدامات مشترک "فرانسه – روس" و هم چنان در زیر سایه "بازی بزرگ" بین "روس و انگلیس"، در "زور" آزمائی های آنان در امر کسب "برتری" در منطقه و در افغانستان، صورت پذیرفته است.

در یک رساله تاریخی در تحت عنوان "جنگ اول افغان ۱۸۳۹م – ۱۸۴۲م" و "پس منظر اختلاف"، مطالب ذیل را می خوانیم: «دلایلی که باعث اشغال افغانستان توسط برتانوی ها در اخیر سالهای ۱۸۳۰م شده است، متعدد و متفاوت است. دلایل عمده ای را که باعث این قربانی ها در افغانستان شده است، به واقعات "بازی بزرگ" ارتباط می دهند، که در بسیاری اوقات، در قرن ۱۹ به هدف کسب نفوذ در آسیای میانه، بین روسیه و برتانیه پراه افتاده است.» بسلسله انکشافات فوق که "شپیگل" نوشته است، مؤرخ در آغاز این رساله تذکر می دهد که مناسبات "روس" و "انگلیس" با بقدرت رسیدن "تزار نیکولاس اول" (Tsar Nicholas I) (۱۸۲۵م) با سختی مواجه بوده، جانب انگلیس، در سالهای دهه سی قرن ۱۹. (دهه ۱۸۳۰) از مشی "توسعه طلبانه" و تاکتیک های "قوی" مسلحانه "نیکولاس اول" به واهمه روبرو بوده است. انگلیس "لعل هندی" آنرا در خطر می دیده است. "تزار" روس می خواسته است، نفوذ خود را در شرق و جنوب توسعه بخشد. در آنزمان، هند توسط "کمپنی هند شرقی" اداره می شده است. در عین حال حکومت برتانیه الزامات زیادی را بر آزادی های کمپنی صادر نموده و در آن مرحله

پالیسی وسیعتر در عرصه جهانی رویدست بوده است. برتانوی ها طوری که همین مؤرخ می نویسد، بطور جداگانه، از ناحیه نفوذ روسیه در "پارس" نگران بوده است. آنها شنیده بودند که "پادشاه پارس" به کمک روسها، می خواهد قسمت غرب افغانستان، "هرات" را محاصره و بعد اگر موفقانه بود، اشغال نماید. مؤلف تأکید می ورزد، که زنگ خطر، حقیقتاً وقتی به گوش "برتانوی" ها، به صدا می آید که شایعات از مواصلت روس ها به دربار "دوست محمد در کابل" پخش می گردد. اگر این درست بوده باشد، بعد انگلیس ها معتقد می گردند که ممکن "نفوذ روس ها" تا خود "سرحدات هند" توسعه یابد. درینجا "تعلیم کلاسیک افزایش یافت و اکثریت مثنی سازان برتانوی می دانستند که مسیر همان اشغال هند را، اسکندر کبیر اتخاذ نموده بود، که روس ها، ممکن بزودی همچو حمله مشابه را انجام دهند. تلاش های برتانوی ها در تعقیب توسعه نفوذ روس ها، خیلی بزرگ در پیش گرفته شده بود. مرد آنها در کابل "الکسندر برنیس" (Alexander Burnes) نامیده شده است. نام مستعار او را "برنیس بخارا" (Bokhara Burnes) یاد کرده اند. یک افسر دیگر، "دگرمن ایلدرید پوتینگر" (Leutenant Eldred

Eldred Pottinger



Eldred Pottinger CB
war Offizier in der
Artillerie der Britischen
Ostindien-Kompanie,
Diplomat und
Abenteurer. Er wurde

("دگرمن ایلدرید پوتینگر"، یک افسرتوپچی در کمپنی شرقی هند، دیپلمات، مرد جسور مجاراجو. او بحیث "قهرمان هرات" شهرت یافته بود. متولد: ۱۲ اگست ۱۸۱۱م در آیرلند شمالی، وفات ۱۵ نومبر ۱۸۴۳م در "هانکانگ")

bekannt als „Held von Herat“.

(Pottinger) ۲۶ ساله با پوشش تابع اسلام مقدس، مصروف مطالعات و تعقیب و کشف موضوعات عادی در ارتباط با «بازی بزرگ» بوده است. تصادفاً بنابر همین متن، وقتی «اردوی شاه پارس» برای محاصره «هرات» میرسد، "پوتینگر" خودش را به "یار محمد خان" (Yar Mahammad Khan)، وزیر و فرمانده قوای "شاه کامران (Shah Kamran)

معرفی می کند و آمادگی نشان می دهد تا در دفاع از "شهر" خدمت کند. مؤرخ هم چنان واضح می نویسد که "پارسی ها" را "افسر روسی"، بنام "سیمونیک" (Simonich) مشوره می داده است، لیکن آنها نتوانسته اند در برابر فعالیت های نیرومند "پوتینگر" جوان، محاسبات آنها را بسر رسانند. تجارب "پوتینگر" جوان توانست شهر را از سقوط نجات دهد. در همان زمان وزیر خارجه "پالمرستون" (Palmerston)، پیش از پیش قاطعانه مصمم بوده است، تا در مقابل "روس ها" ایستادگی کند، فوراً به قوای بحری در خلیج دستور صادر می کند، تا جزیره "خارگ" را تسخیر کنند. این اقدام بر "شاه پارس" اثر فوری داشته است از اینکه بنابر عدم قابلیت در اشغال "هرات" که عقیم مانده بود و نتوانست داخل شهر شود، حال احساس خطر برای "شاه" رخ داده، معتقد شده است، که خطر اشغال ایران از سمت غرب متصور است، فوراً قوای خود را از هرات پس می خواهد. در نتیجه دیپلوماسی "کشتی یا قایق توپدار" برتانوی نتیجه داد و از نفوذ روسها جلوگیری کرد. اما باز هم، طوری که درین گزارش تأکید شده است، هنوز هم به اصطلاح "پشه ها" و یا پرنده ها وجود داشته است. انگلیس ها بطور جدی از کردار مرموز



(قلعه نظامی در هرات)

The Citadel at Herat

کفتان "ویتکویچ" (Vitkevich) کسی که بدربار "دوست محمد در کابل" رسیده بود، نگران بوده اند...»

۲۰۱۶/۰۷/۱۷

*** **

موضوع طرح "خط دیورند" درین مرحله و نحوه ارزیابی و نتیجگیری از جانب آنها، نادرست است، اصلاً در صلاحیت افراد غیر مسئول بوده نمی تواند. وقتی از غیر مسئول حرف می زنیم، اتباعی را می شماریم که قانون برای آنها وظیفه مشخص حل موضوع را نسپرده باشد. این بدان معنی نیست که اجازه مطالعات وقایع تاریخی و ارزیابی موضوعات را نداشته باشند. جانب افغانستان پس از ختم جنگ دوم جهانی و تقسیم "نیم قاره هند" این «خط» را برسمیت نشناخته است. باید از یاد ببریم، که در زمان تسلط استعمار برتانیه در نیم قاره هند یا "هند برتانوی"، آن مناطقی را که از بدنه "پادشاهی افغانستان" جدا ساخته شده بود، یک قسمتی از آنرا با نام "قبایل محکوم" و قسمت دیگری آنرا بنام "قبایل آزاد" یاد می نموده اند. در عین حال برخلاف ادعاهای برخی افراد، «دولت پادشاهی افغانستان»، ادعای «ارضی» نداشته است، بلکه از موضوع «حق تعیین سرنوشت و خود ارادیت "پشتون و بلوچ"» حمایت می نموده است و در عین حال، با آنچه که در "قبایل آزاد" می گذشته است، حق تماس و علاقمندی به، حل معضلات آنها داشته است.

طوری که مکرراً تذکار یافته است، معضله ای که مردم ما امروز در تحت نام "خط دیورند" می شنوند، در یک روز و یک ماه، بوجود نیامده است. زمینه ها و عوامل عمده طرح آنرا می توان بطور مختصر در تاریخ افغانستان "مُدرن"، یعنی از زمان "پادشاهی درانی" (۱۷۴۷م) در دو وقفه زمانی مطالعه و بررسی کرد. در بخش مقدماتی "پادشاهی خاندان سدوزائی" و در مرحله بعدی "حاکمیت" یا "امارت های خاندان" شناخته شده، که بعضی از رهبران خانواده های مربوط "قوم بارکزائی"، اساسگذاری نموده اند، در نظر داشت و در عین زمان همه وقایع



(«جناب مونستورات ایلفینستون»)

THE HON. MOUNTSTUART ELPHINSTONE

را در تحت تأثیر انکشافات خارج از سرحدات "افغانستان" در مناسبات بین "قدرت های بزرگ" رقیب نیز مطالعه کرد.

"پادشاهی درانی" که در مدت نسبتاً کوتاه، در تحت "قیادت جنرال احمد خان" مؤسس آن که با لقب "احمد شاه بابا"، یاد گردیده و با شهرت "امپراتوری" رسیده بود، پس از مرگ پسرش "تیمورشاه" در نتیجه "جنگ شهزادگان" بر سر تاج و تخت، با بحران و "فروپاشی" روبرو گردیده است، که منجر به سقوط حاکمیت آن سلسله نیز شده است. "اولاف کروی" در بخشی از اثر تاریخی خویش در باره این منطقه و هم در رابطه با تسلط استعمار در نیم قاره هند، در یک قسمت کتاب خود می نویسد: "شش سال در گذر بوده است که از آن زمانی که "شاه شجاع" توسط همان "برادر اندرش" از پادشاهی خارج ساخته شد، که خود او را ریشکن کرده بود. او بار دیگر امور را بدست "فتح خان بارکزائی" سپرد. آن حادثه در اخیر تابستان سال ۱۸۰۹م بوقوع پیوسته است. حال شش سال پس از آن مصادف است، با ورود "مونسترات الفیستون" به پشاور. او که در عین حال نوشته هائی از خود بجا گذاشته است، بحیث سفیر در سفارت کشورش در "پادشاهی" کابل (Kingdom of Caubul) بکار آغاز می کند. نخست تماس هایش را با "شهزاده درانی" و متعاقباً با اقوام آنطرف "اندوس" (Indus) برقرار می نماید. تذکر این

موضوع خاص بخاطری لازم دانسته شد، تا خود مانرا یک اندازه در وقفه های زمانی مقید ساخته، حوادث را در تابعیت زمان، مختصراً بررسی بتوانیم.

حال بر می گردیم، به ادامه قسمت سوم:

«... "برنیس"، با "دوست محمد" خان از سفرهای قبلی اش به آسیای میانه آشنا بوده است و از او انتباه خوبی داشته است. "برنیس" او را به عنوان یک "رهبر غیر معمول قوی" می شناخته است. «دوست محمد" با "برنیس" (Burnes) خیلی صمیمی بوده است. او هم چنان آرزو داشته است، که "برنیس" مقابلتاً در برابر او با عین موقف،

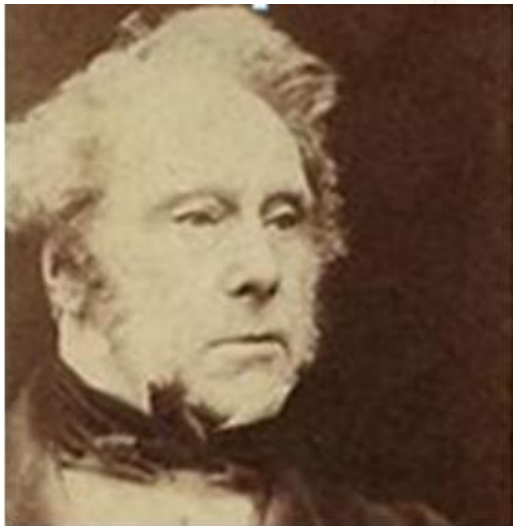


"لارڈ اوکلند" (Lord Auckland)

عمل کند.» در گزارش آمده است که از نگاه "ستراتژیک" انگلیس ها قبلاً بر مناسبات آن قدرت بزرگ، با مخالف نا خوش آیند "دوست محمد"، "رینجیت سینگه" (Ranjit Singh) سرمایه گذاری کرده بودند. "رینجیت سینگه" فرمانروای سالخورده پادشاهی سیکه های پنجاب بوده است. «سیکه ها و افغان ها بطور منظم برخورد هایی در بلندی های "همالیا" و وادی های حاصلخیز، داشته اند. روابط بین آنها زمانی ذلت بخش شده است، که اردوی «سیکه ها» وادی "پشاور" را از افغان ها در تصرف خود می آورند. در همین متن می خوانیم: "دوست محمد از انگلیس طلب کمک می کند تا دوباره به افغان ها برگردانند. لیکن برتانوی ها قبل از آن، حمایت آنها را از "رینجیت سینگه" اعلان داشته بودند. پادشاهی "سیکه ها" در سرحد هند برتانوی یک "اردوی ترسناک" داشته است. "برتانوی ها" امیدوار بوده اند تا از "سیکه ها" بحیث یک "حائل" قوی بین خود آنها و "روس ها" که از پارس حمایت می نموده اند، استفاده بتوانند. حکمران عمومی برتانوی ها در هند، "لارڈ اوکلند" (Lord Auckland) متمایل نبوده است، که "رینجیت سینگه" را برنجانند، بناء فیصله نموده است تا در اختلافات او با زمامدار افغان، در پهلوی "رینجیت سینگه"، قرار گیرد.» در چنین حالت طوری که مؤلف این اثر می نویسد، می خوانیم: «دوست محمد احساس می کرد که او انتخاب یا بدیل دیگر ندارد، بناءً تورن جوان "ویتکیویچ" (Vitkevich) را به دربار خود پذیرفت تا واریسی نماید که روسها چه چیز بر میز دیپلوماتیک، خواهند آورد. برای "لارڈ اوکلند" (Lord Auckland) فقط حضور روسها، در کابل یک توهین و بی حرمتی در برابر قدرت آنها، تلقی می نموده است. او احساس می کند که دوست محمد باید تعویض گردد، قبل از اینکه، روس ها نفوذ آنها را

در سرحدات با هند جاسازی بتوانند. برتانوی ها و متحدان "سیکها" آنها، مفکوره تعویض را در کله داشته اند. نام عوض آن: "شاه شجاع" بوده است که از سال ۱۸۰۳م تا ۱۸۰۹م، حکمرانی داشته است، که در نتیجه یک کودتا در قصر، بر انداخته شد. بعد از آن در تلاش دریافت حمایت هردو جانب، "سیکها ها" و "برتانوی ها" بوده است، تا دوباره به قدرت برسد. "برنیس" به فکری می افتد تا به "دوست محمد" هوشدار دهد، که در هیچ نوع مذاکره، از روسها، پذیرائی نکند. "دوست محمد" با شنیدن این حرف خشمگین می گردد، که گفته شده است در کشور خودش، با که صحبت شود و با که، نه. او به نقطه رسیده است تا از تورن "ویتکیویچ" (Vitkevich) بدربار خود علناً دعوت کند و مهمانوازی خودش را نشان دهد.

"برنیس" که صرف یک پیغام آور پالیسی برتانوی ها بوده است، خود درک می کند که در مأموریت خود در کابل ناکام می ماند، بناءً کابل را ترک می کند و به هند بر می گردد، تا از رویداد به آمرین خود گزارش دهد. در همین متن مؤرخ هم چنان تذکر می دهد که: بالمقابل، "ویتکیویچ"، در مأموریت خود که از هر یکی دیگر، در گذشته که "روسها" آرزوی امکان، بدریافت ارتباط رسیدن بدربار "دوست محمد"، داشته اند، مؤفقت خیلی بیشتر نشان داده است. درین مورد گفتنی های زیادی داشته است، تا به "سانت پیترسبورگ"، برای ارائه گزارش به حضور آمرینش، برگردد. اما بر حسب تأکید مؤرخ که می گوید: «بد بختانه برای او به سبب اینکه، حوادث در دیگر مناطق آسیای مرکزی، در مخالفت با روسیه برگشته بود، در زمانی که او به پایتخت روسیه بر می گردد، خروج "پارس" از هرات به پایه اكمال می رسد، و توسعه کمک روسیه به "پارسی ها" از جانب برتانوی ها، فاش می شود. "پلمرستون" (Palmerston) از بازخواستن هر دو، "ویتکیویچ" (Vitkevich) و "سیمونیخ" (Simonich) از محل می طلبد، زیرا اوضاع را در آسیای مرکزی بی ثبات ساخته اند.» (پالمرستون یک شخصیت دولتی و صدراعظم وقت پادشاهی متحد انگلستان. زندگی: ۲۰ اکتوبر ۱۷۸۴م - ۱۸ اکتوبر ۱۸۶۵م) (۸۰ سال عمر کرده است: "ویکیبیا")



"پلمرستون" (Palmerston)

مؤلف بیان می دارد که گویا حکومت "روسها" در آنزمان در یک وضعیت "تجریدی" در اروپا قرار می گیرد، رهبری روسیه مدعی می شود که گویا هر دو از او امر عدول نموده، برطرف گردیده و جزا خواهند دید. برای "ویتکیویچ"، مطابق این گزارش، تخلف از پالیسی در آسیای میانه خیلی زیاد بوده است، بناءً بعد از بحث با وزیر خارجه، تفنگچه را خود در دست می گیرد و خود کشی می کند. چنین وانمود می گردد که گویا "روس ها" راه رابطه با دربار "دوست محمد" را تعقیب نخواهند کرد. (حقیقت باز هم بر طبق شیوه کار در "بازی بزرگ"، که به مفهوم "بوکس در سایه" بین دو قدرت روس و انگلیس نامیده شده بود، در تاریکی می ماند. وقوع حوادث بعدی، بعضی بد گمانی ها را زنده می سازد) نویسنده رساله تذکر می دهد که، چرخ عمل دوباره بسمت هند برگشت می کند.



**William
Macnaghten**

"لارڈ اوکلند" نظر خود را که "دوست محمد" باید برود، در عمل پیاده می کند. او درین اقدام از حمایت "ویلیام مکناتن" (William Macnaghten)، "سیکرتری شعبه سیاست سری" در "کلکته" برخوردار بوده است. "مکناتن"، تأکید ورزیده است که "دوست محمد" باید، نسبتاً "ارزان" از قدرت، توسط عساکر وفادار به "شاه شجاع" و عساکر "رنجیت سینگه" (Ranjit Singh) دور ساخته شود. درست بتاريخ اول اکتوبر، "اوکلند" علناً در "بیانیه سیملا" (Simla Manifesto) موضوع مبنی بر نیت او در مورد "تعویض دوست محمد" با "شاه شجاع" را اعلام می دارد. در متن تذکار می یابد: «از جهت دیپلماتیک، "اوکلند" خود در براندازی زمامدار افغان مصمم شد و این رویداد در "سانت پیترسبورگ"، به تغییر عمل اعلان شده، تقاضا نکرد.» برای "رنجیت سینگه"، ضرور نبود که قوای خودش را درین مأموریت پیشکش کند. طوری که درین متن گفته شده است، او "کاملاً آگاه بوده است، که او زیاد بدست



«بلوچ ها در دره بولان»

Beloochis in the Bolan Pass

خواهد آورد، اگر در عقب بنشیند و به برتانوی ها و "شاه شجاع" اجازه دهد، که کار او را برای او انجام دهند و مخالف دیرینه او را دور سازند، ادعای او بر وادی پیشاور پذیرفته و حمایت خواهد شد و هم چنان یک متحد بر تاج و تخت در سرحد او خواهد نشست. او البته در باره تهیه قوای جنگی حرف های دو پهلوئی زده است، لیکن به برتانوی ها و شاه شجاع اجازه داده است، تا از قلمرو او از دریا "ایندوس" عبور کنند، تا به قلمرو "دوست محمد" برسند. او موفق شد تا بر برتانوی ها بقبولاند، که از سمت جنوب از طریق "دره بولان"، بجای مستقیم از طریق "دره خیبر" لشکر کشند. در همین گزارش هم چنان گفته شده است، که "برنیس" خودش مخالف "تعویض" دوست محمد خان بوده است، اما برای عبور سالم "قشون" برتانوی، سازمان می دهد، تا از "سران بلوچ" این عبور سلامت را خریداری کند که تحت حمله قرار نگیرند. لشکراز آن طریق، به "کوئته" و بعد وارد قندهار می شوند. در باره این این لشکر کشی گفته می شود، که تنها "قوماندان آن لشکر، بتعداد ۲۶۰ شتر تنها برای انتقال اسباب شخصی اش، ضرورت داشته است. برتانوی ها متوقع بوده اند که ممکن "افغان ها" از "پادشاه سابق" پس از قریب ۳۰ (سی) سال استقبال کنند. اکمالات لشکر خیلی دشوار بوده است. وقایع برخلاف آن رخ می دهد. همان "برنیس" توانسته است تا برای خریداری ۱۰۰۰۰ گوسفند، از "بلوچ ها" از حکومت امر بگیرد و از فاجعه جلوگیری کند. رویداد ها خیلی بغرنج و خونین بوقوع پیوسته است. « (۲۰۱۶/۰۷/۱۷)



یادداشت نویسنده: این عنوان سه سال قبل درست به تاریخ ۲۰۱۶/۰۷/۱۷ نشر شده بود. وقتی تبصره های افرادی را، در یک مباحثه تلویزیونی شنیدیم، که ممکن در تلویزیون «طلوع» ثبت شده باشد، لازم دانسته شد، تا آن مقاله بار دیگر، برای نشر مجدد به «آریانا افغانستان آنلاین» فرستاده شود، زیرا از اظهارات برخی ها، انتباه حاصل شده می توانست، که علاوه از آنکه تا حدی، در قضاوت های آنان سطحی نگری محسوس بوده است، در ارائه معلومات هم چنان عدم دقت، از خود نشان می داده اند. صحبت کنندگان در عین حال تمایلات برتری "نژادی" و "قبیلوی" از خود تبارز می داده اند که با نوعی از بدبینی با بعضی از زمامداران "افغانستان مدرن"، نیز توأم بوده است، طوری که حتی در سطح کاندید ریاست جمهوری نمی دانند و یا نمی خواهند بدانند که «خط دیورند» چه جمعیت ها و چه سرزمین هائی را از بدنه قلمرو آنوقت "پادشاهی افغانستان" جدا ساخته است. تنها قلمرو جدا نشده است، بلکه اینجا "اقوام متشکل" با سابقه "اداره خودی" که از هزاران سال قبل، زندگی داشته اند، ظالمانه جدا ساخته شده اند. اداره دولتی استعمار برای آنان موانع در راه ادامه همزیستی عنعنوی آنها، بوجود آورده است. در طول زمان پس از طرح و علامگذاری این «خط»، در عمل از عبور و مرورباشندگان دهات دو طرف، چشم پوشی می نموده اند.

لازم بود هر یک از اشتراک کنندگان، می دانستند که جامعه افغانستان در تاریخ کهن آن "کثیرالایتنی" و "کثیرالادیان" بوده است. توافق بر سر دولت، حکم می کند، که هسته آن، آن وجوه مشترکی را که در قانون اساسی کشور بتصویب رسیده است، از جانب هر فرد باید مراعات می گردید. در مناسبات سیاسی زندگی در تحت حاکمیت دولتی، باید مفهوم "اقلیت" و "اکثریت" مطرح نگردد، زیرا تمام افراد کشور که تابعیت دولت مبتنی بر سیستم حقوقی را می پذیرند، قانون با آنها مساویانه برخورد می کند. برخی ها، علاوه از اینکه ممکن تعریف درست از "ملت" را برای جامعه افغانستان نداشته باشند، گاهی هم فکر می کنند که گویا "افغان های آنطرف" این "خط تصنعی"، جمعیت های، پراکنده اند و نمی توان به آن جمعیت ها، بمثابة "ملت" دید. افسوس است، به حال همچو اشخاص که اولاً در قلمرو افغانستان امروز تعریف درست "ملت" را افاده نمی توانند، توجه نمی کنند که حرف بر سر تعریف "مسلمی" نه، بلکه موضوع بر سر میراث استعمار است. یک قسمت خاک جبراً جدا ساخته شده است و در نتیجه نیمی از بدن این جمعیت کلتوری با ریشه های خونی و تاریخی، از هم جدا نگهداشته شده است.

موضوع طرح "خط دیورند" درین مرحله و نحوه ارزیابی و نتیجگیری از جانب اشتراک کنندگان این مباحث، نادرست است، اصلاً در صلاحیت افراد غیر مسئول بوده نمی تواند. وقتی از غیر مسئول حرف می زنیم، اتباعی را می شماریم که قانون برای آنها، وظیفه مشخص حل کدام موضوع، مربوط صلاحیت قانون، سپرده نشده باشد. این بدان معنی نیست که اجازه مطالعات وقایع تاریخی و ارزیابی موضوعات را نداشته باشند. جانب افغانستان پس از ختم جنگ دوم جهانی و تقسیم "نیم قاره هند" این «خط» را برسمیت نشناخته است. از یاد نبرید، که در زمان تسلط استعمار برتانیه در نیم قاره هند یا "هند برتانوی"، آن مناطقی را که از بدنه "پادشاهی افغانستان" جدا ساخته

شده بود، با نام های "قبایل محکوم" و "قبایل آزاد" یاد می گردیده است. در عین حال برخلاف ادعاهای برخی افراد، «دولت پادشاهی افغانستان»، ادعای «ارضی» نداشته است، بلکه از موضوع «حق تعیین سرنوشت و خود ارادیت "پشتون و بلوچ» حمایت نموده است.

«طوری که در قسمت های قبلی نیز تذکار یافته است، مقدمات برای "خط دیورند" از مدت ها قبل چیده شده است. جنگ اول "افغان - انگلیس" زمینه های وسیعی را فراهم ساخته است. "نقشه های بازی بزرگ" و وضعیت "دولت پوشالی" بین دو قدرت بزرگ "روس" و "انگلیس" و قرار گرفتن این "سرزمین" در نقطه تقاطع منافع قدرت های بزرگ، زاده همه مصیبت های که بر سر مردمان این سرزمین آمده است، شناخته شده می تواند. رقابت "مهره های داخلی" بر سر قدرت هم، در جهت انجام "خدمت" بزرگتر، به قدرت های بزرگ، برای آنان، "بازار گرمی" است، که هریک فرصت و شانس خودش را از مجراها، بسمت یک قدرت جست جو می کنند.

در زمانی که این جنگ اشغالی "اول افغان - انگلیس"، از "کوئته" در حرکت بوده است، نمایندگی دیپلوماتیک را، هند برتانوی بر عهده داشته است، برای این هدف نماینده آن قدرت اشغالی را برای صحبت با رهبران حکومت همجوار اعزام داشته است. برای انجام وظیفه درین رابطه، «پگروال چارلس ستودارت» (Colonel Charles Stodart) را به "خانات بخارا" (Khanate Bokhara) اعزام می دارند، تا به امیر بخارا اطمینان داده شود که از توسعه برتانیه به افغانستان، بیم نداشته باشد. این مأموریت «پگروال چارلس ستودارت»، بطور غم انگیز خاتمه یافته است، بعلت خبط هائی که در اداب معاشرت در برابر امیر مرتکب گردیده و به عنوان توهین تلقی شده است از یکطرف و هم اینکه امیر در عین حال در رابطه با گزارشات "اردوی روسیه" که بسوی "خیوه" (Khiva) در حرکت بوده است، نگران بوده است از جانب دیگر او نمی خواسته است، که باعث رنجش غیر ضروری جانب روسیه شود و موافقت بعمل می آید، که هیچ موضوعی را با برتانوی ها مطرح بحث قرار ندهد.

"ستودارت" (Stodart) برای چندین سال در یک حالت بد و وحشتناک در زندان نگهداشته شد. او قرار بوده است، تا با "ارتور کونولی" (Arthur Conolly) ("طراح بازی بزرگ") یکجا شود و رها دهنده او شود. هر دو بعداً طوری که درین گزارش منتشره در منابع انترنتی می خوانیم، پس از تحمل سالها و محرومیت از بازگشت دوباره به "کوئته"، "اعدام" شده اند.

قوای «ترکیبی» ایلیاژ مانند بتعداد ۲۱۰۰۰ عسکر و بدرقه هزاران نفر خدماتی تحت فرماندهی "سر جان کیانه" (Sir John Keane) از "کوئته" بسوی قندهار حرکت می کنند. بیم از آن داشته اند که در قندهار شاید سنگر گرفته شده باشد. اما وقتی اطلاعات استخباراتی را بدست می آورند، مطلع می شوند که شهر از جانب مدافعین آن، کاملاً تخلیه شده است و دروازه ها، برای قوای برتانوی باز است. "مکناتن" فیصله به عمل می آورد که "شاه شجاع" شهر قندهار را با قوای خود آزاد سازد.

از جریان حوادث گزارش می یابد که یک جمعیت غریب و کنجکاو از "شاه شجاع" و "مکناتن" خوش آمدید می گویند و از یک عملیات ساده حمایت شده است. تصمیم گرفته شده است، تا رسم گذشت عسکری، در مقابل "شاه شجاع" انجام یابد و ۱۰۱ فیر توپ هم صورت پذیرد. هیچ افغان هم جرأت نکرده است، که برای تماشا، بیایند. معلوم شد که "شاه شجاع برتانوی" از محبوبیت و شهرت در بین افغان ها، برخوردار نبوده است، آنطوری که "مکناتن" خودش مدعی شده بود. با همین نا امیدی و محرومیت قوای انگلیسی بسمت کابل به حرکت ادامه می دهند، که درین متن نقش یک افسر "استخباراتی" بنام "مهن لعل" که گویا در داخل از پیوندهای غیر قابل تصور

برخوردار بوده است و موفقیت هائی هم، جانب برتانوی ها داشته اند، سخن زده شده است. در مواردی هم که اگر به "هوشداری های مهن لعل" وقعی نگذاشته اند، با فاجعه روبرو شده اند. درینجا از حوادثی فقط نام می بریم که در جنگ اول "افغان - انگلیس" در کابل و از کابل تا "جلال آباد" رخ داده است. همینکه از قندهار بسوی کابل پیشروی می کنند و با وجود آنکه «سنگر غزنی» خیلی مستحکم گزارش گردیده بود و "جنرال کیانه" هم چنان "توپ ها" را در قندهار گذاشته بود، فقط بکمک اطلاعات "مهن لعل" که از داخل قلعه دریافته است، با استفاده از تخنیک جنگی و انحام امور انجیری، بر قلعه هجوم می برند، که در نتیجه، حدود ۵۰۰ افغان از جمله مدافعین قلعه غزنی کشته می شوند و از آمار تلفات "برتانوی ها" فقط از ۱۷ نفر، درین گزارش، تذکر رفته است. با سقوط غزنی، بر اساس همین متن "اوتورپته" و تسلط "دوست محمد" به فروپاشی و متلاشی شدن روبرو می گردد. بر طبق همین گزارش، در وضعیت "فروپاشی"، "دوست محمد" بسمت "شمال" فرار می کند، و هدف بوالهوسی را در کله پرورنده و در انتظار "رحمت" امیر بخارا بوده است. "در آغاز نصرالله خان (Nasrullah Khan)، "دوست محمد" را به زندان می اندازد. مطمئن نبوده است، که حوادث در سرحدات او چگونه آشکار می گردد. بعد از اینکه پی می برد که قوت های برتانوی در منطقه می مانند، او "دوست محمد" را آزاد می سازد، و "دوست محمد" با یک گروه از بیگ ها (Uzbegs) بسمت جنوب، سواره، براه می افتد. گزارشات بازگشت "دوست محمد"، افسران سیاسی برتانیه را شیفته و ناراحت ساخته است. آنها بتاریخ ۴ (چهارم) نویمبر ۱۸۴۰م با یک لحظه مطبوع غافلگیرانه خیلی غیر منتظره مقابل می شوند. در لحظه ای که "مکناتن" (Macnaghten) و سکرتر شخصی او "تورن جورج لاورینس" (Captain George Lawrence) سوار اسپ روان اند، که در مقابل آنها، دو افغان سواره اسپ، نزدیک می شوند. بعد از تثبیت هویت، "دوست محمد" خودش را به "مکناتن" فاش ساخت و شمشیر خودش را تسلیم، "رهبر مؤثر" افغانستان ساخت. "دوست محمد تسلیم می شود". «مکناتن» درین وضعیت خودش را، با دیدن این صحنه، محظوظ احساس می کند، که سال قبل در سیملا (Simla) مدعی شده بود. شاه شجاع به تصاحب تاج و تخت رسید و کسی را که می خواست از تصرف محروم سازد، به خواست خود تسلیم شد و بناءً با راحت و حفظ عزت، با گارد محافظ راهی زندان در هند برتانوی گردید. مقامات دولتی در هند خیلی خرسند شده اند. با وقایع این نوبت به پلان بیرون کشیدن کامل تمام قوای برتانوی از افغانستان در صحنه ها و مدارج مختلف تقلیل بخشند. درین زمان آنها از ناحیه مصارف اشغال نگران بوده اند. از وضعیت چنین بر می آمد که انگلیس ها، می خواسته اند تمام بار مسئولیت را به شاه شجاع و عساکر آن، واگذار سازند.

"نویسنده این رساله، طوری که فهرست کرونولوژی مانند از حوادث نشان، هر یک از مقاطع را از خلال "گزارشات" مسئولین عالیرتبه نظامی - سیاسی تحریر نموده در تحت عنوان "لغزش در فراموشی و گمنامی"، بیان می دارد که: «شاه شجاع» آن "مدل" یک "رهبر" را به ثبوت نرسانید، که "مکناتن" در وجود و توان او ادعا می کرد، علی الرغم نمایش و ظهور شاهانه، او را یک مرد کینه جو و انتقامی تعریف نموده است، که افراد "بلی گو" و چنان "مشاوران" او را احاطه نموده بودند، که در فکر ثروت اندوزی برای خود آنها بوده اند، بجای آنکه به مردمی کمک کنند که بر آنها حکومت می کرده اند. او در مقایسه با "دوست محمد" از وفاداری و احترام مردم برخوردار نبوده است. اطراف "دوست محمد" را رهبران قومی احاطه نموده از کلتور آنها، بهرمنند

بوده است. شاه شجاع کاملاً وابسته به برتانوی ها، برای نگهداری مواضع حاکمیت خود بوده است، هر یک از این حالت واقف بوده است. «

در آغاز برتانوی ها، بخصوص پس از تسلیمی "امیر دوست محمد خان" خود آنها را مصوون احساس می کرده اند. اما قریب یکسال پس از آن وضعیت کاملاً از کنترل خارج می گردد. با آغاز قیام های مردم در کابل و نقش پسر "دوست محمد خان"، "وزیر محمد اکبر خان"، در نتیجه پس از مرگ "برنس"، "مکناتن" و شاه شجاع، متباقی جنرالان "انگلیسی" یک "عقب نشینی: فاجعه آمیزی را در پیش می گیرند، طوری که بر طبق همین منبع از "۱۶ هزار" نفر، فقط یکنفر، بنام داکتر برایدن (زمستان) نیم جان به جلال آباد مواصلت می ورزد. امیر دوست محمد خان از بند "هند برتانوی" رها و دوباره زمام امور را بدست می گیرد. مگر حال ۱۶۷ سال بعد، در دربار کنونی وضعیت کاملاً مشابه مسلط نیست؟ مگر همین اکنون زمامداران قوای اشغالی فعلی، مانند برتانوی های هند برتانوی که از ناحیه مصارف اشغال، نگران بوده اند، نگران نیستند؟ آیا رئیس جمهور دست نشانده، چندی قبل تلاش نموده است، تا در تخفیف مصارف، به مقامات امریکائی، طرح پیشنهادی پیشکش کند؟ او که خود اعتراف نموده است، که حاکمیت او در صورت عدم حضور همین قدرت، "پنج روز" و یا "پنج ماه" هم عمر نخواهد کرد، سخت نگران آینده قدرت فردی خود می باشد. این همه در مشخصات وابستگان قدرت های بیگانه نهفته است. برای حفظ قدرت به اشکال اشتهاارات و تخیلات متصل می شوند. این چنین قدرتمندان "باد آورده، جهان را فقط از زاویه دید خود می بینند و با ترس از وقوع باد دیگر، همیشه لرزان اند. ۲۰۱۶/۰۷/۱۷»



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمایی شوند!

خط «دیورند» دیروز و امروز!

Yusufi_akbar_khate-durand_deroz_wa_imroz.pdf